

گفتار دوم: اوصاف عباد الرحمن

۱- تواضع

۲- حلم و بردباری

۳- نیایش در دل شب

۴- خوف و رجا (ترس و امید)

۵- اعتدال و میانه روی در انفاق

۶- بهره برداری از قرآن

تواضع

تعریف تواضع

در قرآن کریم برای بندگان خدا اوصافی ذکر شده که یکی از آنها تواضع و فروتنی می‌باشد، در این گفتار، نکاتی پیرامون این موضوع بیان می‌شود. تواضع عبارت از فروتنی و تسلیم در برابر دستورات خدای سبحان، (که در روایت هم اسلام به معنای تسلیم آمده است: الاسلام هو التسليم)^۱ و تسلیم بودن در برابر دستورات پیامبر و ائمه معصومین علیهم‌السلام و خود را برتر از دیگران ندانستن می‌باشد. صاحب کتاب معراج السعاده می‌فرماید: ضد صفت کبر، تواضع است و آن عبارت است از شکسته نفسی، که نگذارد آدمی خود را برتر از دیگران ببیند.^۲

تواضع در قرآن

۱. در سوره فرقان آمده: ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا﴾^۳؛ بندگان خدا آن کسانی هستند که با تواضع و فروتنی راه می‌روند. معنی کلمه هون: هون به طوری که راغب در مفردات گفته به معنای تذلل و تواضع است و بنابراین به نظر می‌رسد که مقصود از راه رفتن در زمین نیز کنایه از زندگی کردنشان در بین مردم و معاشرتشان با آنان باشد.^۴

در مجمع البیان در ذیل آیه فوق از امام صادق علیه‌السلام روایتی آمده است که فرمود: کسانی هستند که وقتی راه می‌روند، همان طور که طبیعت ایشان است، قدم برمی‌دارند؛ در راه رفتن تصنع نمی‌کنند و غیر طبیعی و با تکبر راه نمی‌روند.

۱. بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، ج ۶۸ ص ۳۱۰.

۲. معراج السعاده، ملا احمد نراقی، ص ۲۱۲.

۳. فرقان، آیه ۶۳.

۴. تفسیر المیزان، علامه سید محمد حسین طباطبایی، ج ۱۵، ص ۳۴۵.

۲. ﴿وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ﴾؛ و با غرور بر

زمین راه مرو که خداوند متکبران را دوست ندارد و در راه رفتن اعتدال را رعایت کن.

۳. ﴿وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا﴾^۲ و روی زمین با

تکبر راه مرو؛ تو نمی‌توانی زمین را بشکافی، و طول قامتت هرگز به کوهها نمی‌رسد.

دعوت پیامبر اسلام به تواضع در برابر مومنین

۱. ﴿وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾^۳

۲. ﴿وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۴

دستور تواضع به فرزندان در برابر پدر و مادر

﴿وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ﴾^۵

سؤال: چرا قرآن کریم در آیه سوره فرقان و لقمان در مورد راه رفتن همراه با تواضع و فروتنی تأکید کرده

است؟

پاسخ: صفات و روحیات بد و نیک انسان غالباً از خلال کارهای جزئی او آشکار می‌شود؛ چه بسا نحوه

سیگار کشیدن شخصی، کیفیت امضای فردی، نمایانگر روحیات او باشد. از این جهت قرآن مجید می‌خواهد با

روحیات بد، هنگام بروز نخستین جوانه آن مبارزه کند و هرگز نباید نسبت به این نوع کارهای جزئی با دیده بی

اعتنائی بنگریم، زیرا چه بسا کار جزئی و کوچک، نشان دهنده کانون فساد در درون آدمی می‌باشد. جوش‌های

مختصر و یا دمل‌های کوچکی که در اطراف بدن نمایان می‌گردند، هر چند جزئی و کوچکنند، اما همین‌ها از

۱. لقمان، آیه ۱۸ و ۱۹.

۲. اسرا، آیه ۳۷.

۳. حجر، آیه ۸۸.

۴. شعراء، آیه ۲۱۵.

۵. اسراء، آیه ۲۴.

نظر یک پزشک نشان دهنده چرک‌های عظیم درونی است که در میان خون لانه گزیده اند و خود را از این طریق نشان می‌دهند.^۱

اوصاف متواضعین در قرآن

خداوند می‌فرماید: ﴿وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُتَّبِعِينَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾^۲؛ و بشارت بده متواضعان و تسلیم شونده‌گان را همان‌ها که وقتی نام خدا برده می‌شود دل‌هایشان مملو از خوف خدا می‌گردد و آن‌ها که در برابر مصائبی که به آنان می‌رسد شکیبیا و استوارند و آن‌ها که نماز را بر پا می‌دارند و از آن چه روزیشان داده ایم انفاق می‌کنند. در این آیه چهار ویژگی متواضعین ذکر شده که عبارتند از ۱. خوف از پروردگار ۲. صبر و شکیبائی ۳. اقامه نماز ۴. انفاق

سؤال: چرا صفت تواضع بیش از هر صفت دیگری در وصف بندگان خدا ذکر شده است؟

پاسخ: در درون انسان دو نیروی متضاد وجود دارد و تکامل انسان بر اثر همین دو نیروی مخالف است که در درون او در حال کشمکش اند و اگر این تضاد نبود، تکامل وجود نداشت. یکی از این دو نیرو، عقل است که انسان را به سوی صفات عالی انسانی سوق می‌دهد، و از ردائل اخلاقی باز می‌دارد، و دیگری غرائز و خواسته‌های نفسانی است که جز لذت چیزی نمی‌خواهد و برای عمل و کار خود، هیچ حد و مرزی نمی‌شناسد. در حقیقت این غرائز حکم موتور ماشین را دارند که به انسان تحریک و جنبش می‌بخشد، در حالی که عقل، حکم ترمز را دارد که آن‌ها را محدود می‌کند و انسان را از سقوط در دره بدبختی باز می‌دارد، و از طرفی دیگر سقوط انسان به طور تدریجی انجام می‌گیرد و اولین نقطه لغزش او کبر است که لغزش‌های دیگری را به دنبال می‌آورد. شیطان با آن همه عبادت طولانی خویش، بر اثر روح خودخواهی و کبر لغزید، که فرمود: ﴿وَأِذْ

قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾^۳

۱. مری نمونه (تفسیر سوره لقمان) جعفر سبحانی، ص ۱۶۲

۲. سوره حج، ۳۴، ۳۵

۳. بقره، ۳۷.

اگر شیطان به صورت بدبخت ترین موجودات جهان درآمده، علتش این بوده که غرور و خودخواهی، پرده ای ضخیم در برابر دیدگانش پدید آورد، به طوری که با کمال جرات چنین گفت: ﴿قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ﴾؛ من از او بهترم، مرا از آتش خلق کردی و او را از خاک. خدا هم به او فرمود: ﴿قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ﴾^۱

از این سرگذشت می‌توان نتیجه گرفت که نخستین پایه کفر، همان کبر و سرکشی است چنانچه در روایت آمده: «اصول الکفر ثلاث، الکبر، الحسد، و الحرص»، و نخستین پایه سعادت و پیمودن راه بندگی و پیروزی بر قوای شیطانی و اهریمنی، تسلیم در برابر آفریدگار جهان است.^۲

شبهه‌ای در تواضع و پاسخ آن

برخی از روانشناسان معتقدند، اگر انسان خویشتن را کمتر و بی ارزش تر از دیگران بداند، به عقده حقارت مبتلا شده، در نتیجه نمی‌تواند با دیگران ارتباط برقرار کند، نمی‌تواند به خوبی صحبت کند و دچار خجلت و شرم زیاد می‌شود و اعتماد به نفس خویش را از دست می‌دهد، از اجتماع گریزان شده، گوشه گیر می‌شود؛ حال چگونه می‌توان بین تواضع و اعتماد به نفس جمع کرد.

پاسخ: به نظر می‌رسد، منشأ بسیاری از بیماری‌های روانی در انسان‌ها (بدون این که بخواهیم نقش خانواده و محیط را ندیده بگیریم) عدم اعتقاد به خداوند و عدم اتکای انسان بر منبع عظیم وحی الهی است. اگر انسان این نقطه اتکای اساسی و مهم را از دست بدهد، سیل حوادث و بحران‌های روانی او را فرا می‌گیرد و روان او را آماج تیرهای آفات و امراض قرار می‌دهد؛ اما اگر همه کنش‌ها و واکنش‌های خویش را با موازین آسمانی تنظیم کند، از بسیاری از آلام روانی نجات می‌یابد، از این جهت در روایات تواضع «به خدائی بودن»، مقید گشته است (من تواضع لله رفعه الله). اگر انسان در برابر دیگران، فقط به فکر خوشنودی خدا باشد و عمل او برای خداوند خالص گردد، هیچ حقارتی احساس نخواهد کرد. پس تواضعی پسندیده است که ناشی از اخلاص برای خداوند باشد و تواضعی که ناشی از ضعف، شکست و خود کم بینی باشد، ارزشی و ثوابی ندارد. طبق این تحلیل باید گفت: اگر تواضع انسان، در برابر دیگران، تنها به دلیل عبودیت و اطاعت از فرمان الهی باشد، نه تنها موجب تضعیف نفس نخواهد شد که موجب افتخار انسان نیز می‌گردد، یعنی انسان تواضع را

۱. سوره ص، ۷۷ و ۷۸.

۲. همان، آیه ۲۰۲.

عبادت خدا می‌داند و بر آن افتخار می‌کند. همان گونه که بر خاک افتادن و در مقابل ذات مقدس خداوند، پیشانی بر خاک سائیدن و سجده کردن، موجب احساس حقارت و کوچکی در هیچ مومنی نمی‌شود، بلکه موجبات افتخار و عزت او را فراهم می‌آورد. همین طور تواضع انسان در برابر دیگران، در صورتی که برای خداوند و برای اجرای فرمان او باشد، افتخار آفرین است.^۱

مراتب تواضع

۱. تواضع در برابر خدا و نقطه مقابل آن تکبر در برابر خدا می‌باشد.

این نوع تکبر از طریق ترک عبادت، خود را نشان می‌دهد. ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾^۲. به حکم عقل و ارشاد دلایلی نقلی، چون انسان بنده خدا است و هر چه دارد از او می‌باشد، باید در برابر او خاضع و فروتن باشد، نه متکبر و خودخواه، که نتیجه خودخواهی و تکبر جهنم و عذاب الهی می‌باشد.

۲. تواضع در برابر پیامبران و اعتراف به رسالت آنان و تواضع در برابر امامان معصوم علیهم‌السلام

شعار این گروه از متواضعان آیه ذیل است: ﴿رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ﴾^۳؛ پروردگارا ما به آن چه که تو فرو فرستادی ایمان آوردیم، و از فرستاده تو پیروی نمودیم، ما را از گواهان بر حقیقت قرار بده».

در برابر این گروه، افرادی هستند که به ظاهر در برابر خدا خاضعند، ولی نسبت به پیامبر کبر می‌ورزند و می‌گویند: ﴿أَتَوْا مِنْ لَيْشَرِينَ مِثْلَنَا﴾^۴؛ آیا به دو بشری (موسی و هارون) مانند خود ایمان بیاوریم».

۳. تواضع به قانونی که از جانب خدا برای سعادت جامعه فرستاده شده است؛ در مقابل کسانی که منطق

آنان این است که: ﴿تُؤْمِنُ بَعْضٌ بِبَعْضٍ وَكُفِّرُ بَعْضٌ بِبَعْضٍ﴾^۵

۱. ره توشه، محمد تقی مصباح یزدی، ج ۲، ص ۶۶ و ۶۷

۲. غافر، آیه ۶۰.

۳. آل عمران، ۵۳

۴. مومنون، ۴۷.

۵. نساء، ۱۵۰.

۴. تواضع در برابر قوانین آفرینش:

جهان آفرینش بر اساس یک رشته قوانین ثابت و خلل ناپذیری استوار است، که در اصطلاح دانشمندان به آن، قوانین خلقت می‌گویند. و موافقت و مخالفت ما، تاثیری در جهان و گردش کار خلقت ندارد. بنابراین ما باید در زندگی قوانین آفرینش را به خوبی بشناسیم، و زندگی خود را بر اساس آن استوار سازیم؛ مثلاً در جهان خلقت شراب مایه بیماری روحی و جسمی، و قمار موجب عداوت و اختلاف و سبب تفرق نیروها است. افرادی که در مسیر زندگی به قوانین بی‌اعتنا هستند، و تصور می‌کنند که قوانین آفرینش را می‌توان با گردن‌کشی و تمرد، غرور و خودخواهی، دگرگون سازند، سخت در اشتباهند و نتایج بی‌اعتنائی خویش را در طول زندگی مشاهده می‌کنند.

۵. تواضع در برابر بندگان خدا.^۱

تواضع در روایات

۱. امام علی علیه السلام: «زینت الشریف التواضع» آرایش انسان‌های با شرافت، فروتنی است.

۲. امام سجاد علیه السلام: «لا حسب لقرشی و لا لعربی الا بالتواضع و لا کرم الا بالتقوی»^۲ قریشی و عربی را افتخاری نیست مگر به فروتنی، و هیچ کرامتی نیست مگر به تقوا.

۳. امام صادق علیه السلام: «ثلاثة تورث المحبه: الدین و التواضع و البذل»^۳ سه چیز محبت می‌آورد: دین

داری، تواضع، بخشش.

۴. امام صادق علیه السلام: «التواضع اصل کل خیر نفیس»^۴ فروتنی ریشه هر خیر و سعادت است.

۵. قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «من تواضع لله رفعه الله و من تکبر خففه الله»^۵ هر که برای خدا تواضع کند،

خدایش بلند گرداند و هر که تکبر کند خدایش پست کند.

۱. سیمای انسان کامل، جعفر سبحانی، ص ۲۰۲.

۲. بحار، ج ۷۵، ص ۷۵.

۳. بحار، ج ۷۰، ص ۲۸۷.

۴. تحف القول، ص ۳۱۵.

۵. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۶۰.

۶. اصول کافی، ج ۳، ص ۱۸۵.

۶ امام حسن عسگری علیه السلام: «التواضع نعمه لا يحسد عليها»^۱ تواضع و فروتنی نعمتی است که بر آن

حسد نبرند.

۷. تواضع علت انتخاب حضرت موسی علیه السلام امام صادق علیه السلام فرمود: خدای عز و جل به موسی علیه السلام وحی فرمود: ای موسی آیا می‌دانی چرا از میان همه مخلوقاتم تو را برای سخن گفتن برگزیدم؟ عرض کرد: پروردگارا برای چه بود؟ خدای تبارک و تعالی به او وحی فرمود که: ای موسی من بندگانم را زیر و رو کردم، در میان آن‌ها کسی را از تو فروتن تر در برابر خود ندیدم.

۸ در حدیث است که خداوند به حضرت موسی علیه السلام خطاب کرد: ای موسی وقتی خواستی به کوه طور بیائی، چیزی یا کسی را بیاور که از خودت پست تر باشد. موسی علیه السلام وقتی فکر کرد که چه چیزی را ببرد که از خودش پست تر باشد، ناگهان به سگی برخورد کرد. با خود گفت: هر چه باشم از این حیوان نجس العین که بهتر هستم، زیرا من پیامبرم، بالاخره ریسمان به گردن سگ بست و به سوی کوه طور حرکت کرد. در بین راه به خودش گفت: از کجا معلوم که من از او بهتر باشم، شاید این حیوان از من بهتر باشد. ریسمان را باز کرد و دست خالی به کوه طور رفت. ندا رسید ای موسی چرا دست خالی آمدی؟ عرض کرد: خدایا هر چه فکر کردم چه چیزی بیاورم، چیزی نیافتم. در رابطه با آن سگ نیز با خود گفتم، شاید خودم از او پست تر باشم. بنابراین او را رها کردم. ندا رسید ای موسی: اگر سگ را آورده بودی، دیگر نزد ما این مقام را نداشتی.^۲

تواضع در سیره پیشوایان

۱. پیامبر اسلام و تواضع: ابن عباس می‌گوید؛ حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر روی خاک می‌نشست و بر روی خاک طعام تناول می‌نمود و گوسفند را به دست خود می‌بست و اگر غلامی آن حضرت را برای نان جو می‌طلبید، اجابت می‌فرمود. و هم چنین گفته شده: نعلین خود را پینه می‌کرد و در خانه را خود می‌گشود و گوسفندان را خود می‌دوشید و پاهای شتر را خود می‌بست و چون خادم از گردانیدن آسیا خسته می‌شد، به او کمک می‌کرد.

۱. تحف القول، ص ۴۸۹.

۲. ره توشه پارسایان، علوی گرگانی محمد علی، ص ۱۳۰.

۲. علی علیه السلام و تواضع: امیر مومنان علی علیه السلام در نامه خود به محمد بن ابی بکر چنین می‌فرماید: فاخضض لهم جناحک و اَلِن لهم جانبک و ابسط لهم وجهک؛ بال‌های خود را برای آنان (مردم) فرود آور، و در برابر آنها نرمش کن و چهره خود را گشاده دار.^۱

۳. امام حسن علیه السلام و تواضع: در تاریخ امام حسن مجتبی علیه السلام می‌خوانیم که با داشتن مرکب‌های فراوان، بیست مرتبه پیاده به خانه خدا مشرف شد و می‌فرمود: من برای تواضع در پیشگاه خدا این عمل را انجام می‌دهم.

۴. امام حسین علیه السلام و تواضع: عیاشی در تفسیر خود از مسعده بن صدقه روایت کرده است: امام حسین علیه السلام عبورش به چند تن از مسکینان افتاد که پارچه ای را پهن کرده، چند تکه نان روی آن گذارده و می‌خوردند. همین که چشمشان به امام حسین علیه السلام افتاد، گفتند: بفرما ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله. امام علیه السلام در کنار ایشان زانو زد و بر زمین نشست و با ایشان از آن غذا خورد و این آیه را تلاوت فرمود: ﴿إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ﴾^۲؛ به راستی که خدا متکبران را دوست ندارد^۳. پس به آنها فرمود: من دعوت شما را اجابت کردم، شما هم دعوت مرا اجابت کنید. گفتند: آری ای فرزند رسول خدا، و به دنبال این گفتگو با آن حضرت علیه السلام درخواستی و به خانه آمدند و امام علیه السلام دستور داد، غذائی را که آماده کرده بودند جهت آنها آوردند.^۳

۵. امام سجاد علیه السلام و تواضع: امام صادق علیه السلام فرمود: علی بن الحسین علیه السلام گذرش بر جذامیان افتاد، حضرت سوار الاغش بود و آن‌ها صبحانه می‌خوردند. امام را به صبحانه دعوت کردند، فرمود: اگر روزه نبودم، می‌پذیرفتم. و چون به منزلش رفت دستور فرمود: غذائی لذیذ و خوب آماده کنند. پس برای صبحانه از آن‌ها دعوت کرد و خود هم با آن‌ها صبحانه خورد.

۶. امام رضا علیه السلام و تواضع: روایت شده از یاسر خادم که گفت: چون امام رضا علیه السلام خلوت می‌کرد، جمع می‌کرد تمام اطرافیان خود را از بزرگ و کوچک نزد خود و با ایشان سخن می‌گفت و انس می‌گرفت با او و آن حضرت چنان بود که هرگاه می‌نشست بر سفره طعام، نمی‌گذاشت کوچک یا بزرگی را مگر آن که

۱. نهج البلاغه، نامه ۲۷.

۲. نحل، آیه ۲۳.

۳. خلاصه زندگینامه امام حسین علیه السلام، سید هاشم رسولی محلاتی، ص ۲۹۳ و ۲۹۴.

می‌نشانند آن‌ها را با خودش سر سفره اش. و یاسر گفت حضرت به ما فرمود: اگر ایستادم بالای سر شما و شما در حال غذا خوردن هستید، برنخیزید تا فارغ شوید. و بسا می‌شد که آن حضرت بعضی از ماها را می‌خواند، عرض می‌شد که ایشان مشغول غذا خوردند، می‌فرمود: بگذارید تا فارغ شوند.^۱

شیخ کلینی رحمه الله روایت کرده از مردی از اهل بلخ که گفت: با حضرت رضا علیه السلام در مسافرتش به خراسان بودم، پس روزی طلبید طعام را و جمع کرد بر آن خدمتکاران و غیر ایشان راه، پس گفتم، فدایت شوم کاش سفره طعام آن‌ها را جدا می‌کردید. حضرت فرمود: ساکت باش، همانا پروردگار ما تبارک و تعالی یکی است و مادر و پدر ما یکی است؛ جزا به اعمال است.^۲

تواضع در سیره علما

تواضع آیت الله بروجردی

معروف است که مرحوم آیت‌الله بروجردی روزی پای منبر طلبه جوانی نشست و سراپا گوش بود. برخی که اهل احسان در علم و تعلیم نبودند و ظاهرین، بودند به آقا ایراد گرفتند. ایشان در پاسخ گفت: خداوند همه بهره‌ها را به یک نفر نداده است، چه بسا نکته ای به ذهن این طلبه آمده باشد که به ذهن من نیامده باشد.^۳

تواضع علامه جعفری

داماد مرحوم علامه محمد تقی جعفری نقل می‌کند: روزی به همراه علامه محمد تقی جعفری به بابلسر رفتیم. یک روز آقای آمد و با مرحوم علامه گفت و گویی انجام داد و رفت. فردای آن روز علامه جعفری گفت: من امروز عازم بابل هستم، می‌خواهم نزد همان شخصی بروم که دیروز نزد من آمده بود. وقتی علت را جویا شدم، گفت: چون من به او یک مطلبی را گفتم که الان فکر می‌کنم، اشتباه کرده ام. می‌خواهم بروم به او بگویم که اشتباه گفتم. به همین دلیل ایشان از بابلسر به بابل رفتند تا بگویند من اشتباه گفتم.^۴

۱. منتهی الامال، حاج شیخ عباس قمی، ص ۹۰۸.

۲. همان، ص ۹۰۹.

۳. احسان، غلامعلی نعیم آبادی، ص ۱۶.

۴. سروش اندیشه، ش ۱۴، ص ۱۱.

حلم و بردباری

دومین صفت بندگان خدای رحمان، حلم و بردباری می‌باشد، که می‌فرماید: ﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾^۱

تعریف حلم

راغب در مفردات می‌گوید: حلم به معنای خویشتن داری به هنگام هیجان غضب است و از آن جا که این حالت از عقل و خرد ناشی می‌شود، گاه به معنی عقل و خرد نیز به کار رفته و گرنه معنی حقیقی «حلم» همان است که در اول گفته شد.

در روایت هم از امام معصوم آمده است که از امام ابو الحسن علی بن محمد علیه السلام درباره حلم پرسیدند که حضرت فرمود: حلم آن است که مالک نفس خود باشی و خشم خویش فرو خوری و این کار جز با توانائی و اراده قوی صورت نگیرد.

متن عربی: عن الغلابی قال سئلت عن ابی الحسن علی بن محمد علیه السلام عن الحلم: فقال هو ان تملك نفسک و تکظم غیظک و لا یکون ذالک الا مع القدره.^۲

تعریف جاهل

جاهل در قرآن به معنای مجنون و دیوانه نیست، بلکه انسانی است که قوای نفسانی، و نیروهای شیطانی و اهریمنی زمام زندگی او را به دست گرفته و عقل و اندیشه او را از حکومت باز داشته است. از این جهت در اصطلاح ما به چنین فردی نادان می‌گویند.^۳

۱- ﴿هَلْ عَلِمْتُمْ مَآ فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ﴾^۴ یوسف به برادران خود که برای خرید

گندم به مصر آمده بودند، چنین گفت: به خاطر دارید که درباره یوسف و برادران چه ستم‌هایی را مرتکب شدید، در حالی که جاهل و نادان بودید.

۱. فرقان، آیه ۶۳

۲. آثار الصادقین، شیخ صادق احسان بخش، ج ۴، ص ۲۰۱.

۳. سیمای انسان کامل در قرآن، آیت الله جعفر سبحانی، ص ۲۱۸.

۴. یوسف، ۸۹.

۲- «أَفَعَيَّرَ اللَّهُ تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ»^۱ آیا به من امر می‌کنید که غیر خدا را بپرستم ای

مردمان نادان؟

حلم در قرآن

واژه حلم در قرآن پانزده مرتبه آمده است که غالباً وصف خدای سبحان می‌باشد. ولی در دو مورد وصف حضرت ابراهیم و در یک مورد وصف حضرت اسماعیل عليه السلام و در یک مورد از زبان دیگران در وصف حضرت شعیب عليه السلام آمده است.

خداوند حلیم است

۱. «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ»^۲

۲. «وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ»^۳

حضرت ابراهیم عليه السلام و صفت حلم.

۱. «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ»^۴ به درستی که ابراهیم، بردبار و بازگشت کننده (به سوی خدا) بود.

۲. «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ»^۵

حضرت اسماعیل و صفت حلم

«فَبَشِّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ»^۶

۱. زمر، ۶۴.

۲. بقره، ۲۳۵.

۳. بقره، ۲۶۳.

۴. هود، ۷۵.

۵. توبه، ۱۱۴.

۶. صافات، ۱۰۱.

حضرت شعیب و حلم

﴿إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ﴾^۱ تو مرد بردبار و رشید هستی.

هدف آیه ۶۳ سوره فرقان:

این آیه ما را به مدارا با مردم، به خصوص طبقه جاهل و نادان و مغرور دعوت می‌کند، زیرا نکات اخلاقی و اجتماعی مدارا با چنین افراد روشن است:

اولاً: اگر با آنان به طرز خشونت رفتار شود، لجاجت آن‌ها تحریک می‌شود و در لجاجت خویش راسخ تر می‌گردند، و سرانجام از این خشونت، نتیجه‌ای گرفته نمی‌شود.

ثانیاً: اگر انسان با جاهلان در افتد و به اصطلاح سر به سر آنها بگذارد، خود مثل آنها شده، و از قدر و مقام خود می‌کاهد، در این موقع یک چنین فردی، مقام خود را پائین آورده، خود را سطح جاهلان قرار می‌دهد.

ثالثاً: اگر در برابر جاهلان، به مدارا برخیزیم و سخن تند و خشن و مسخره آمیز آنها را به نرمی جواب بگوئیم، افراد فهمیده به حمایت از ما برخاسته و بر ضد جاهل قیام می‌کنند، از این جهت در حدیث وارد شده است اگر با جاهل مدارا شود، مردم به کمک فرد مدارا کننده قیام می‌نمایند.^۲

منظور از قالوا سلاما چیست؟

منظور این نیست که به افراد نادان سلام می‌کنند، بلکه در رفتار با افراد نادان و سخنان ناشایسته آنان، کلامشان سالم است و برخوردشان ملایم و شایسته است. توضیح آیه فوق از آیه ۵۵ سوره قصص فهمیده می‌شود. ﴿وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ﴾^۳؛ هنگامی که سخن بیهوده شنوند، از آن اعراض می‌کنند و گویند: کارهای ما برای ما است و کارهای شما برای شما است و درود بر شما (و زبان حال‌شان این است) که طالب معاشرت با شما نیستیم.^۴

ضرورت وجود حلم در زندگی

بی شک انسان ناچار است که در زندگی خویش با دیگران ارتباط داشته باشد. خداوند او را چنان آفریده که ناگزیر از پذیرش زندگی اجتماعی است و اگر بخواهد تنها و دور از اجتماع زندگی کند از اکثر برکات این عالم

۱. هود، ۸۷.

۲. همان .

۳. قصص، آیه ۵۵.

۴. اخلاق در قرآن، آیت الله مصباح یزدی، ج ۳، ص ۳۸۶.

محروم می‌گردد و نمی‌تواند رو به تکامل رود و شاید نتواند به زندگی خود ادامه دهد. پس او برای ادامه حیات و نیز برای تکامل و ترقی ناچار به پذیرش زندگی اجتماعی و ارتباط با دیگران است. از طرف دیگر، مردم از نظر روحیه‌ها، اخلاق و فهم و معرفت با یکدیگر تفاوت‌های فراوانی دارند و از این رو انسان خواه ناخواه با کسانی سر و کار پیدا می‌کند که رفتار غیر عاقلانه و نابخردانه دارند، گاهی با اشخاصی تماس پیدا می‌کند که رفتار نسنجیده شان موجب تحقیر و توهین به اوست. ... طبیعی است اگر انسان در برابر این طیف از افراد برخورد مشابهی انجام دهد و زود عصبانی شود و بنا بر پرخاش گذارد، اختلاف و درگیری بالا می‌گیرد و عواقب شومی را به بار می‌آورد، وقت انسان هدر می‌رود، آرامش و نشاط از او گرفته می‌شود و نمی‌تواند به آرمان‌های زندگی خود برسد. پس برای این که انسان بتواند از زندگی بهره‌شایان ببرد و از آفت‌های آن دور ماند، باید حلم و روحیه بردباری را در خود ایجاد کند که در هنگام مواجهه گشتن با چنین افرادی بتواند خود را کنترل کند.

علاوه بر این که انسان باید دارای ورعی باشد که او را از گناه باز دارد، باید بردبار باشد تا از زندگی اجتماعی خویش بهره‌برد و خسران و زیان نبیند. چون اگر انسان از اجتماع فاصله بگیرد، از منافع آن محروم می‌گردد، اما اگر بخواهد از منافع اجتماعی در جهت تامین زندگی اخروی خویش استفاده برد، برای این که در مواجهه با انسان‌های کم‌خرد و بی‌عقل و پرخاشگر سالم بماند و با آنان درگیر نشود، باید خویشتن‌دار باشد، باید تمرین بردباری کند، در برابر صحنه‌های تحقیر آمیز و اهانت آمیز، شنیده‌ها را نشنیده بگیرد و دیده‌ها را ندیده بگیرد تا بتواند به وظایفش عمل کند و از اجتماع بهره‌برد و آن رفتار ناشایست مانع تکامل او نشود و به تعبیر روایت «حلمی داشته باشد که جهل نادانان را از خود دور سازد»^۱

حلم در روایات

۱- قال علی علیه السلام: «لا شرف کالعلم و لا عز کالحلم؛ هیچ شرفی چون دانش و عزتی مانند حلم و بردباری نیست».

و عنه علیه السلام: «الحلم زینة الخلق؛ حلم و بردباری زینت اخلاق است».

۲- قال علی علیه السلام: «تعلموا الحلم فان الحلم خلیل المؤمن، و وزیره؛ بردباری بیاموزید، زیرا حلم دوست مومن و وزیر زینت است».

۳- عن الحسن بن علی علیه السلام قال: «اعلموا ان الحلم زینه؛ بدانید حلم و بردباری زینت است».

۱. ره‌توشه، آیت الله مصباح یزدی، ج ۱، ص ۳۸۷ و ۳۸۸.

۴- قال رسول الله ﷺ: «وجبت محبة الله على من اغضب فحلم؛ أن كس كه خشمگین شود و حلم بردباری کند، محبت خداوند بر او واجب گردد».

حلم و بردباری در سیره پیشوایان

۱. پیامبر اسلام ﷺ و حلم

شخصی در کوچه جلوی پیامبر ﷺ را می‌گیرد، و مدعی می‌شود که من از تو طلبکارم، طلب مرا باید بدهی. پیامبر ﷺ می‌گوید: اولا تو از من طلبکار نیستی و بی‌خود ادعا می‌کنی و ثانيا: الان پول همراهم نیست، اجازه بده بروم. می‌گوید: نمی‌گذارم یک قدم آن طرف بروی (پیامبر هم می‌خواهد برود نماز شرکت کند)، همین‌جا باید پول من را بدهی و دین مرا بردازی. هر چه پیامبر ﷺ با او نرمش نشان می‌دهد، او بیشتر خسونت می‌ورزد تا آنجا که با پیامبر گلاویز می‌شود و ردای پیامبر ﷺ را دور گردن ایشان می‌پیچد و می‌کشد که اثر قرمزی‌اش در گردن پیامبر ﷺ ظاهر می‌شود. مسلمین نگران می‌شوند که چرا پیامبر ﷺ دیر کرد؛ می‌بینند یک یهودی چنین ادعائی دارد. می‌خواهند خسونت کنند. پیامبر ﷺ می‌فرماید: کاری نداشته باشید، من خودم می‌دانم با رفیقم چه کنم. آن قدر نرمش نشان می‌دهد که یهودی همان‌جا می‌گوید: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انک رسول الله و می‌گوید تو با چنین قدرتی این همه تحمل نشان می‌دهی، این تحمل، تحمل یک فرد عادی نیست.^۱

۲. امام حسن علیهما السلام و حلم

نقل شده که روزی آن حضرت سوار مرکب بود که مردی از اهل شام آن حضرت را ملاقات کرد و آن حضرت را لعن و ناسزای بسیار گفت و آن حضرت هیچ نگفت تا مرد شامی از دشنام دادن فارغ شد. آن‌گاه آن جناب رو کرد به آن مرد و بر او سلام کرد و خنده نمود و فرمود: ای شیخ گمان می‌کنم که غریب باشی پس اگر از ما طلب رضایت کنی، از تو راضی و خشنود می‌شویم و اگر چیزی سؤال کنی، عطا می‌کنیم؛ اگر گرسنه باشی، تو را سیر می‌کنیم و اگر برهنه باشی، تو را می‌پوشانیم و اگر محتاج باشی، بی‌نیازت می‌کنیم و اگر رانده

۱. سیری در سیره نبوی، آیت الله مرتضی مطهری، ص ۲۳۸ و ۲۳۹.

باشی، تو را پناه می‌دهیم و اگر حاجتی داری، حاجتت را برمی‌آوریم و اگر بار خود را به خانه ما فرود آوری و مهمان ما باشی تا وقت رفتن برای تو بهتر خواهد بود، زیرا که ما خانه وسیع داریم و مال فراوان است. چون مرد شامی این سخنان را از آن حضرت شنید، گریست و می‌گفت که من شهادت می‌دهم توئی خلیفه الله در روی زمین و خدا بهتر می‌داند که رسالت و خلافت را در کجا قرار دهد و پیش از آن که تو را ملاقات کنم، تو و پدرت نزد من دشمن ترین خلق بودید و حال محبوب‌ترین خلق خدائید. پس بار خود را به خانه آن حضرت فرود آورد و تا در مدینه بود مهمان آن حضرت بود و از محبان و معتقدان نبوت و اهل بیت علیهم‌السلام رسالت گردید.^۱

۳. امام باقر علیه‌السلام و حلم

از کتاب بیان و تبیین جاحظ نقل شده که: وقتی مردی نصرانی از روی جسارت به امام باقر علیه‌السلام خطاب کرد: اَنتَ بقر، فرمود: نه چنین نیست، بلکه من باقر می‌باشم. عرض کرد تو پسر طبایخه می‌باشی. فرمود: «ذاک حرفتها؛ آن حرفه او بود». عرض کرد: تو پسر کنیز سیاه بد زبان هستی. فرمود: اگر آن چه گفتی به حقیقت و راستی است خدای از وی درگذرد و او را بیمارزد و اگر دروغ می‌گوئی، خدای از معصیت تو درگذرد، چون مرد نصرانی این حلم و بردباری و بزرگواری را که از طاقت بشر بیرون است دید مسلمان شد.^۲

۴. امام صادق علیه‌السلام و حلم

امام صادق علیه‌السلام یکی از غلامانش را پی کاری فرستاد. او دیر کرد. حضرت به دنبالش رفت، دید خوابیده است. بالای سرش نشست و بادش می‌زد تا بیدار شود. امام صادق علیه‌السلام فرمود: فلانی به خدا تو این حق را نداری که شب و روز، بخوابی. شبت برای خودت و روزت از آن ما است.

۵. امام موسی کاظم علیه‌السلام و حلم

شیخ مفید و دیگران روایت کرده اند که در مدینه مردی بود از اولاد خلیفه دوم که پیوسته حضرت امام موسی علیه‌السلام را اذیت می‌کرد، ناسزا به آن جناب می‌گفت، و هر وقت آن جناب را می‌دید به امیر المومنین علیه‌السلام

۱. منتهی الامال، حاج شیخ عباس قمی، ص ۲۸۹.

۲. همان، ص ۷۱۲.

دشنام می‌داد، تا آن که روزی بعضی از کسان آن حضرت عرض کردند که بگذارید ما این فاجر را بکشیم. حضرت ایشان را نهی کرد از این کار و پرسید آن مرد کجاست؟ عرض کردند در یکی از نواحی مدینه مشغول زراعت است. حضرت به دیدن او تشریف برد، حضرت به همان نحو که سوار بر حمار خود بود، داخل مزرعه شد. آن مرد صدا زد که زراعت ما را پایمال نکن. حضرت به او رسید و نشست نزد او، و با او به گشاده روئی و خنده سخن گفت و سؤال کرد از او چه مقدار امید داری از آن بهره ببری. گفت: غیب نمی‌دانم، حضرت فرمود: من گفتم چه اندازه امید داری عایدت بشود. گفت امیدوارم دویست اشرفی عاید شود. پس حضرت کیسه زری بیرون آوردند که در آن سیصد اشرفی بود و به آن مرحمت کردند و فرمود: این را بگیر و زراعتت نیز باقی است و حق تعالی روزی خواهد فرمود تو را در آن چه امید داری. آن شخص برخاست و سر آن حضرت را بوسید و از آن جناب خواست که از تقصیرات او بگذرد و او را عفو نماید. حضرت تبسم فرمود و برگشت. سپس آن شخص را دیدند، نشستند چون نگاهش به آن حضرت افتاد، گفت «اللّٰهُ اعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» اصحابش به وی گفتند: که قصه تو چیست؟ تو پیش از این غیر این می‌گفتی. گفت شنیدید آن چه گفتم اصحابش با او دشمنی کردند. پس حضرت به کسان خود فرمود: که کدام یک بهتر بود، آن چه شما اراده کرده بودید، یا آن چه من اراده کردم. همانا من اصلاح کردم امر او را به مقدار پولی و کفایت کردم شر او را به آن.^۱

حلم و بردباری در سیره بزرگان

۱. مالک اشتر و حلم

او که مردی قوی اندام و قوی هیكل بود، از بازار کوفه می‌گذشت. یک بچه بازاری آنجا نشسته بود. او را نمی‌شناخت. نوشته‌اند اشغالی را برداشت و پرت کرد به سر و صورت مالک. مالک اعتنائی نکرد و رد شد، شخصی به آن بازاری گفت: آیا شناختی این کسی که این جور به او اهانت کردی، مسخره‌اش کردی، که بود؟ گفت: که بود؟ گفت مالک اشتر امیر الجند و سپهسالار علی بن ابیطالب علیه السلام. بدنش به لرزه افتاد. گفت: قبل از این که درباره من تصمیمی بگیرد، بروم از او معذرت بخواهم. تعقیبش کرد. دید رفت داخل مسجد و شروع کرد به نماز خواندن. دو رکعت نماز خواند - صبر کرد تا نمازش را سلام داد و افتاد به التماس که من همان آدم هستم که به شما جسارت کردم، نمی‌شناختم، و از این حرف‌ها. مالک گفت: به خدا قسم اصلا من

نمی‌خواستیم به مسجد بیاییم، جای دیگری می‌رفتم. به خدا قسم من به مسجد نیامدم جز این که برای این که دو رکعت نماز بخوانم و درباره تو دعا کنم، که خدا از گناه تو در گذرد و تو را هدایت کند.^۱

۲. خواجه نصیر طوسی و حلم

در احوالات خواجه نصیر طوسی آورده‌اند: شخصی نزد خواجه آمد و نوشته‌ای را به او داد که نویسنده به خواجه ناسزا روا داشته، به او دشنام داده بود و او را کلب بن کلب (سگ پسر سگ) خوانده بود. خواجه در برابر ناسزاهای وی با زبان محبت‌آمیز چنین پاسخ گفت: این که مرا سگ خوانده است درست نیست، زیرا سگ از جمله چهارپایان است و عوعو می‌کند و پوستی پشمینه دارد و ناخن‌هایش دراز است و هیچ یک این خصوصیات در من نیست. قامت من راست است و تنم بی‌پشم و ناخنم بهن است و ناطق و خندانم و خصوصیتی که من دارم، سگ ندارد و آن چه در من است، ادعای نویسنده نامه را تکذیب می‌کند.^۲

داستان: حلم شفای هر دردی است

نقل کرده‌اند دوست حکیمی بر او وارد شد و حکیم غذائی مقابلش نهاد. همسر تند خوی حکیم آمد و آن غذا را از مقابل مهمان برداشت و به حکیم ناسزا گفت. آن مرد با ناراحتی از خانه حکیم خارج شد. حکیم به دنبالش رفت و وقتی به او رسید، گفت: به یاد می‌آوری روزی که ما در منزلت مهمان بودیم در هنگام خوردن غذا مرغی به میان سفره غذا پرید و غذاها را خراب کرد و هیچ یک از ما ناراحت نشدیم. اکنون تو خیال کن همسر تندخوی من مانند آن مرغ است. آن مرد با شنیدن این سخن خشمش را فرو خورد و گفت: راست گفت حکیم، حلم و بردباری شفای هر دردی است.

آثار حلم در روایات

۱. دهان بند سفیهان: قال علی عليه السلام: و الحلم فدام السفیه؛ حلم دهان بند سفیهان است.
۲. با حلم و بردباری یاوران انسان فزونی می‌یابد: قال علی عليه السلام: و بالحلم عن السفیه تكثر الانصار علیه. و همچنین فرمود: أولُّ عَوْضِ الْحَلِيمِ مِنْ حِلْمِهِ أَنْ النَّاسِ انصاره علی الجاهل؛ نخستین سود و بهره برداریش آن است که مردم در برابر جاهل و نادان یاورانش می‌گردند.

۱. فلسفه اخلاق، مرتضی مطهری، ص ۲۵.

۲. ره توشه، محمد تقی مصباح یزدی، ص ۳۹۱.

۳. پوشاننده عیوب اخلاقی: قال علی علیه السلام: **الحلم غطا سائر و العقل حسام قاطع فاستر خلل خلقک بحلمک و قاتل هواک بعقلک**؛ حلم پرده‌ای است پوشاننده و عقل شمشیری است برنده، بنابراین عیوب اخلاقی‌ات را با حلم بیوشان و هوس‌های سرکشت را با عقلت بکش.
۴. مانع از تفریط در کارها: و من لحم لم یفرط فی امره و عاش فی الناس جمیلا؛ هر کس بردباری داشته باشد در کار خود تفریط و کوتاهی نمی‌کند، و در میان مردم با آبرومندی زندگی می‌کند.^۱

نیایش در شب

ویژگی سوم بندگان خدای رحمان، نیایش در دل شب می‌باشد. که فرمود: ﴿وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا﴾^۱ و کسانی که شب هنگام برای خدا بیدار می‌مانند و سجده و قیام دارند. در این گفتار به اختصار مطالبی درباره شب و فوائد آن در قرآن بیان می‌شود و بعد به مناسبت نیایش در شب، مطالبی درباره نماز شب ذکر می‌شود.

شب ماهیه آرامش

در قرآن کریم خداوند بعضی از مخلوقات را به عنوان ماهیه آرامش معرفی کرده است، که یکی از آنها شب می‌باشد.

۱. شب: ﴿وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا﴾^۲ و برای شما شب را ماهیه آرامش قرار داد. هم‌چنین در آیات نمل ۸۶

مومن ۶۳ و فصلت ۳۷ به این مطلب اشاره شده است.

۲. خانه‌های مسکونی: ﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا﴾^۳

۳. همسران یکدل: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا...﴾^۴

۴. دعای پیامبر: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ

وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۵؛ از اموال آنها صدقه‌ای (زکات) بگیر تا به وسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش

دهی، و به آنها (هنگام گرفتن زکات) دعا کن که دعای تو ماهیه آرامش آنها است و خداوند شنوا و دانا

است.»

۱. فرقان، آیه ۶۴

۲. انعام، آیه ۹۶

۳. نحل، آیه ۸۰

۴. روم، آیه ۲۱

۵. توبه، ۱۰۳

اهمیت شب

در قرآن به شب هفت بار سوگند یاد شده است، و می‌دانیم سوگند به امور مهم یاد می‌شود، و این خود نشانه اهمیت پرده ظلمت شب است.^۱

شب بهترین وقت برای راز و نیاز

شب منافع جنبی نیز دارد چرا که سحرگاهانش، بهترین وقت برای راز و نیاز به درگاه محبوب و عبادت و خودسازی و تربیت نفوس است، همان‌گونه که قرآن شریف در توصیف پرهیزگاران می‌گوید: ﴿وَالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾^۲؛ آنها در سحرگاهان استغفار می‌کنند.

نیایش در شب چرا؟

جواب: ۱. نیایش در شب، از هر نوع ریا و تزویر دور بوده و نمی‌تواند انگیزه دیگری داشته باشد.

۲. نیایش به هنگام تاریکی شب، سبب می‌شود که انسان در اعماق عبادت و پرستش حق فرو رود، و اساس یک نوع خودسازی را پی‌ریزی کند که او را برای فعالیت روزانه، و تحمل در برابر حوادث آماده سازد.

۳. شب، موقع آرامش است و موانع فکری وجود ندارد و طبعاً توجه انسان به مقام ربوبی بیشتر خواهد بود. انسان احساس می‌کند که در حالی که تاریکی همه جا را فرا گرفته در خانه دل چراغی روشن است.^۳

پیامبر و مقام محمود

﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾^۴ پاسی از شب را از خواب برخیز و قرآن و (نماز) بخوان، این یک وظیفه اضافی برای تو است، تا پروردگارت تو را به مقامی در خور ستایش برانگیزد.^۵ این مقام را خدا به خاطر سحر خیزی و نافله شب به پیامبر داده است.

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۲۳.

۲. ذاریات، آیه ۱۸.

۳. سیماي انسان کامل، ص ۲۲۴.

۴. اسراء، آیه ۷۹.

معروف در میان مفسرین این است که این مقام همان شفاعت کبرای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. این تفسیر در روایات متعددی نیز وارد شده است: در تفسیر عیاشی از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام و امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم که در تفسیر جمله «عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا» فرمود: هی الشفاعه.^۱

فضیلت نماز شب در روایات

۱. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «خیرکم من اطاب الکلام و اطعم الطعام و صلی باللیل و الناس نیام؛ بهترین شما کسانی هستند که در سخن گفتن مودبند، گرسنگان را سیر می‌کنند و در شب هنگام که مردم خوابند نماز می‌خوانند»^۲

۲. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام به یکی از یارانش فرمود: «لا تدع قیام اللیل فان المغبون من حرم قیام اللیل؛ دست از قیام شب بر مدار، مغبون کسی است که از قیام و عبادت شب محروم گردد»^۳

۳. پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به جبرئیل فرمود: مرا پند ده، جبرئیل گفت: «یا محمد عش ما شئت فانک میت، و احب ما شئت فانک مفارقه، و اعلم ان شرف المؤمن صلوته باللیل، و عزه کفه عن اعراض الناس؛ ای محمد آن‌گونه که خواهی زندگی کن اما بدان که سرانجام خواهی مرد، و به هر چه خواهی دل ببند اما بدان سرانجام از آن جدا خواهی شد، و هر عملی می‌خواهی انجام ده ولی بدان سرانجام عملت را خواهی دید، و نیز بدان که شرف مومن نماز شب او است، و عزتش خودداری از ریختن آبروی مردم است»^۴

۴. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: «ثلاثه فخر المؤمن و زینه فی الدنیا و الاخره: الصلوه فی آخر اللیل و یأسه مما فی ایدی الناس و ولایه الامام من آل محمد؛ سه چیز است که افتخار مومن در دنیا و آخرت است: نماز در آخر شب، و بی‌اعتنائی به آن چه در دست مردم است، و ولایت امام از اهلیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»^۵

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۲۳۱.

۲. همان، ص ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰.

۳. همان، ص ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰.

۴. همان، ص ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰.

۵. همان.

۵. از همان امام علیه السلام نقل شده است که فرمود: هر کار نیکی که انسان با ایمان انجام می‌دهد، پاداشش در قرآن صریحا آمده است^۱، جز نماز شب که خداوند به خاطر اهمیت فوق العاده‌اش آن را با صراحت بیان نفرموده است، همین قدر فرمود: **﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾**^۲

فواید و آثار نماز شب در روایات

۱. صحت بدن ۲. خشنودی پروردگار ۳. در معرض رحمت خدا قرار گرفتن ۴. بوی انسان را پاکیزه می‌کند. ۵. گشایش روزی ۶. بدهکاری را ادا می‌کند. ۷. برطرف کننده هم و غم ۸. جلاء دهنده دیده ۹. از بین برنده گناهان ۱۰. سفید کننده چهره ۱۱. اخلاق را نیکو می‌کند.

قال علی علیه السلام: «قیام اللیل مصحة للبدن و مرضاة للرب عز و جل و تعرض للرحمة و تمسک باخلاق النیین؛ قیام شب موجب صحت جسم و خشنودی پروردگار و در معرض رحمت او قرار گرفتن و تمسک به اخلاق انبیا است»^۳

قال ابو عبد الله علیه السلام: «صلاه اللیل تبيض الوجه و صلاه اللیل تطیب الريح و صلاه اللیل تجلب الرزق؛ نماز شب چهره‌ها را سفید گرداند و نماز شب بوی انسان را پاکیزه کند، و نماز شب روزی را به سوی انسان بکشاند»^۴.

عن ابی عبد الله علیه السلام: قال حدثنی ابی عن جده عن ابائه عن علی بن ایطالب علیه السلام قال: «قیام اللیل مصححة للبدن و رضا الرب و تمسک باخلاق النیین و تعرض لرحمة الله تعالی؛ نماز شب بدن را سالم و موجب خشنودی خدا و چنگ زدن به اخلاق پیغمبران و خود را مورد رحمت حق قرار دادن است»^۵.

۱. همان.

۲. سجده، آیه ۱۶.

۳. تفسیر نمونه، ص ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰.

۴. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، شیخ صدوق، ص ۹۶ و ۹۷ و ۹۸.

۵. همان.

عن ابی عبد الله علیه السلام: نماز شب چهره را زیبا و اخلاق را نیکو و بوی بدن را خوش و پاک، روزی را فراوان، بدهکاری را ادا و همّ و غم را برطرف می‌سازد و دیده را جلاء می‌دهد.^۱

سحر، وقت گرفتن فیض

در تمام شبانه روز اگر با خدا ارتباط معنوی برقرار کنیم، به فیوضات و الطاف الهی نائل خواهیم شد، اما زیباترین و بهترین موقع برای برقراری ارتباط و گرفتن فیض از جانب خدا، وقت سحر است و اگر یک بررسی اجمالی در زندگی اولیای الهی و علماء ربانی بنماییم خواهیم دید که اغلب اهل نافلة شب و بیداری در هنگام سحر بوده‌اند.

نمونه‌هایی از نماز شب بزرگان

۱. مرحوم ملا محمد تقی مجلسی رحمته الله نقل نمود: در شبی از شب‌ها بعد از نماز و تهجد و گریه و زاری به درگاه پروردگار، خود را در حالتی دیدم که دانستم هر چه از خدا مسالت کنم، اجابت خواهد شد و فکر می‌کردم که از خدای مهربان چه بخواهم، از دنیا باشد یا از آخرت، که ناگاه صدای گریه محمد باقر فرزندم از گهواره بلند شد. من گفتم: الهی به حق محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله این طفل را مروج دین و ناشر احکام سید المرسلین گردان و موفق کن او را به توفیقات بی‌نهایت خود. و دیدیم که دعای پدر مستجاب شد و در هنگام سحر آب حیات را به کام فرزندش چشانیدند و شد علامه مجلسی صاحب کتاب شریف بحار الانوار و دهها کتب دیگر.^۲

۲. در حالات مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطا که از بزرگان علما در قرن سیزدهم و ساکن نجف اشرف بوده، آمده است: در یکی از شب‌ها که برای خواندن نماز شب برخاست، فرزند جوانش را از خواب بیدار کرد و فرمود برخیز به حرم مطهر مشرف شده و آنجا نماز بخوانیم. فرزند جوان که برخاستن از خواب در آن ساعت شب برایش دشوار بود، در مقام اعتذار برآمد و گفت من فعلا مهیا نیستم شما منتظر من نشوید بعد مشرف می‌شوم. فرمود: اینجا ایستاده‌ام، برخیز مهیا شو که با هم برویم. آقا زاده به ناچار از جا برخاست و وضو ساخت و با هم به راه افتادند. کنار درب صحن مطهر که رسیدند، آنجا مرد فقیری را دیدند نشسته و دست سؤال از برای گرفتن پول از مردم باز کرده است. آن عالم بزرگوار ایستاد و به فرزندش فرمود: این شخص در این وقت شب برای چه این جا نشسته است؟ فرزند گفت: برای گدایی از مردم. فرمود چه مقدار ممکن است از رهگذران عائد او گردد؟ گفت: احتمالاً مثلاً یک تومان (به پول فعلی ما). فرمود: درست فکر کن، بین این آدم برای یک مبلغ

۱. همان.

۲. منش طلبگی، سید کاظم رافع، ص ۳۹ و ۴۹.

ناچیز و کم ارزش دنیا؛ آن هم محتمل، در این وقت شب از خواب و آسایش خود دست برداشته و آمده در این گوشه نشسته و دست تذلل به سوی مردم باز کرده است؛ آیا تو به اندازه این شخص اعتماد به وعده‌های خدا در باره شب خیزان نداری؟ که فرموده است «فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قره اعین جزاء بما کانوا یعلمون؛ هیچ کس نمی‌داند که برای پاداش نیکوکاری‌اش چه نعمت و لذت‌های بی‌نهایت که روشنی بخش دل و دیده است در عالم غیب بر او ذخیره شده است». گفته‌اند آن فرزند جوان از شنیدن این گفتار از آن دل زنده و بیدار آن چنان تکان خورد که تنبه یافت که تا آخر عمر از سعادت بیداری آخر شب برخوردار بود و نماز شبش ترک نشد.^۱

۳. در شرح حال محدث گرانمایه، حاج شیخ عباس قمی آورده‌اند: وی در تمام دوره سال، در چهار فصل، حداقل یک ساعت قبل از طلوع فجر بیدار و مشغول نماز و تهجد بود. به عبادت آخر شب و قبل از سپیده دم اهمیت زیادی می‌داد و معتقد بود که بهترین اعمال مستحبی، عبادت و تهجد است، و فرزند بزرگش می‌گوید: تا آنجا که من به خاطر دارم بیداری آخر شب از او فوت نشد. حتی در سفرها، این شیوه عملی می‌شد. و محدث قمی درباره استادش حاج میرزا حسین نوری می‌نویسد: او در زهد و عبادت سخت کوشا بود. نماز شب از او فوت نشد و راز و نیازش با خداوند متعال در تمام شب‌ها برقرار بود.^۲

ز ورد نیم شب و درس صبحگاه رسید

مرو به خواب که حافظ به بارگاه قبول

۱. همان، ص ۵۱ و ۵۲ و ۵۳.

۲. همان، ص ۵۶.

خوف و رجاء (ترس و امید)

یکی دیگر از اوصاف بندگان برجسته خدای رحمان، خفو و رجاء یا امید و ترس می‌باشد که فرمود:

﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا﴾^۱ بندگان ممتاز خداوند رحمان کسانی هستند که می‌گویند: پروردگارا عذاب دوزخ را از ما برطرف گردان که عذابش سخت و پردوام است. قطعاً دوزخ جایگاه و محلی بد برای اقامت است.

و همچنین در سوره سجده آیه ۱۶ در شأن مومنان راستین می‌فرماید:

﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا﴾: پهلوهای آنها در دل شب از بسترها دور می‌شوند (و به پا می‌خیزند و روی به درگاه خدا می‌آورند) پروردگار خود را با خوف و امید می‌خوانند.

جایگاه خائفین از مقام پروردگار

در آیه ۴۰ و ۴۱ سوره نازعات می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾؛ و آن کسی که از مقام پروردگارش بترسد و نفس خود را از هوی و هوس باز دارد، قطعاً بهشت جایگاه اوست.

و در سوره الرحمن آیه ۴۶ می‌فرماید: ﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ﴾؛ و برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد دو باغ بهشتی می‌باشد.

رجا و امید در آیات قرآن

۱. ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^۲؛ هر کسی امید لقای پروردگارش را دارد باید عمل صالح انجام دهد، و کسی را در عبادت پروردگارش شریک نکند.

۱. فرقان، آیه ۶۵

۲. سوره کهف، آیه ۱۱۰.

در این آیه شریفه دو صفت امیدواران به لقاء پروردگار ذکر شده است که عبارت است از ۱. عمل صالح ۲.

موحد بودن

نکته: این آیه شریفه خط بطلان بر عقاید و افکاری می‌کشد که دست به هر کار زشت و ناپسند می‌زنند و می‌گویند خداوند ارحم الراحمین است و خداوند می‌بخشد. در حالی که طبق نص آیه شریفه، کسانی که امیدوار به رحمت الهی و لقاء پروردگار هستند باید این دو ویژگی (عمل صالح و دوری از شرک) را دارا باشند.

۲. ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْقَضُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن

تَبُورًا﴾؛ کسانی که کتاب الهی را تلاوت می‌کنند و نماز را برپا می‌دارند و از آن چه به آنها روزی داده‌ایم، پنهان و آشکارا، انفاق می‌کنند، تجارت (پرسودی) را امید دارند که نابودی در آن نیست. این آیه در ویژگی دانشمندان خدا ترس می‌باشد.

۳. ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ

رَحِيمٌ﴾؛ کسانی که ایمان آورده‌اند و در راه خدا جهاد کرده‌اند، آنها امید رحمت پروردگار دارند و خداوند آمرزنده و مهربان است.

۴. ﴿فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ﴾؛ شعیب گفت: ای قوم من از خدا بترسید و به روز

واپسین امیدوار باشید و در زمین فساد نکنید.

خوف و ترس در آیات قرآن

۱- ﴿قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾؛ ای پیامبر بگو من (نیز) اگر نافرمانی

پروردگارم کنم، از عذاب آن روز بزرگ (رستاخیز) می‌ترسم.

۲- ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ

يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾؛ ما نوح را به سوی قومش فرستادیم. او به آنها گفت: ای قوم من (تنها) خداوند یگانه را پرستش

کنید که معبودی جز او برای شما نیست. من بر شما از عذاب روز بزرگی می‌ترسم.

۱. سوره فاطر، آیه ۲۹.

۲. سوره بقره، آیه ۲۱۸.

۳. سوره عنکبوت، آیه ۳۶.

۴. انعام، آیه ۱۵.

۳- ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَيَإِنِّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾^۲ هر کسی از حضور در

پیشگاه مقام ربوبی بترسید و خدا پرست شد و از هوای نفس دوری جست، همانا بهشت منزلگاه اوست.

متعلق ترس و خوف در قرآن مجید:

ترس از مقام خداوند. آیه ۴۰ و ۴۱ نازعات به این مطلب تصریح دارد.

ترس از عذاب الهی. آیه ۱۵ / انعام و ۱۵۹ اعراف به این مطلب اشاره دارد.^۳

تفاوت خوف و حزن

حزن در مواردی رخ می‌دهد که نعمتی از انسان گرفته شود یا خسارتی به او متوجه گردد و موجب اندوه و ناراحتی او شود. طبیعی است که این حالت مربوط به امری است که در گذشته رخ داده است؛ مثل این که انسان کار ناشایستی کرده که آثار بدی در پی داشته است، حرف بدی زده که موجب رسوایی و آبروریزی شده است. به هر جهت حزن و اندوه وقتی برای انسان رخ می‌دهد که فرصتهایی را از دست بدهد یا نعمتی از او گرفته شود یا مصیبت‌هایی بر او وارد آید.

خوف: درباره رویداد و امری است که در آینده پیش می‌آید، می‌ترسد در آینده گرفتاری برایش پیش آید، مصیبت یا عذابی متوجه او شود و یا نعمتی از او گرفته شود.

در واقع حزن و خوف دو ویژگی نفسانی مشابه‌اند، ولی متعلق آن دو متفاوت است. یکی مربوط به گذشته است و دیگری مربوط به آینده.^۴

مفهوم خوف از خدا: ترس انسان در حقیقت از خطر و ضرری است که متوجه او می‌شود و به تبع از کسی است که آن خطر را متوجه او می‌سازد. وقتی انسان از دشمنش می‌ترسد، در اصل از شکنجه و آزار او می‌ترسد و ترس او از دشمن به تبع است. وقتی انسان باور کرد که اختیار عالم و اسباب به دست خدا است، ترس او از خداوند به معنای ترس از قهر طبیعت و بلاهای دنیوی است، چون او می‌داند وقتی مورد خشم خدا

۱. اعراف، آیه ۵۹.

۲. نازعات، آیه ۴۰ و ۴۱.

۳. ره توشه، محمد تقی مصباح یزدی، ج ۱، ص ۱۷۲.

۴. همان، ص ۱۵۲ و ۱۵۳.

قرار گرفت، طبیعت و عوامل مادی بر او خشم می‌گیرد و در نتیجه با زلزله، سیل و سایر بلاهای زمینی و آسمانی مواجه می‌گردد، چرا که قهر طبیعت از قهر خداوند ناشی می‌شود.^۱

و به تعبیر دیگر: ترس از خدا به معنی ترس از مسئولیت‌هایی است که انسان در برابر او دارد؛ ترس از این که در ادای رسالت و وظیفه خویش کوتاهی کند و از این گذشته اصولاً درک عظمت خداوند، آن هم عظمتی که نامحدود و بی‌پایان است، برای موجود محدودی همچون انسان خوف‌آفرین است.^۲

فلسفه خوف و رجاء

خوف و رجاء، بیم و امید دو عامل روحی است که در تکامل انسان نقش موثری دارند، و هیچ نوع اصلاحی بدون این دو، صورت نمی‌پذیرد. هر گاه امید به مغفرت و آمرزش خدا، در محیط روح انسان نباشد، هرگز بشر به فکر اصلاح خویش نمی‌افتد، و نه تنها به فساد و کجروی خود ادامه می‌دهد، بلکه بر فساد خویش افزوده و آن را دوچندان می‌کند. و از سوی دیگر، اگر خوف و بیمی در کار نباشد، انسان خود را بسان برخی یهودیان، انسان برتر و برگزیده خدا و بی‌نیاز از اطاعت می‌داند، و هرگز اطاعت را پیش نمی‌گیرد و از گناهی اجتناب نمی‌ورزد.

از این جهت زندگی معنوی انسان‌ها در پرتو امید تکامل پیدا می‌کند، زیرا امید او را به سوی خدا می‌کشاند و امید است که باعث می‌شود انسان تصور نکند که درهای مغفرت و آمرزش به روی او بسته، و است، و نیز در پرتو خوف و بیم است که خود را از اطاعت و انجام وظیفه بی‌نیاز نمی‌بیند.^۳

پرسش: چرا در آموزه‌های دینی به خوف تنها و یا رجاء تنها توجه نشده است. بلکه هر دو عامل در کنار هم مورد توجه قرار گرفته است؟

جواب: اگر تنها به خوف توجه می‌شد، چه بسا برخی از انسان‌ها به خدا سوء ظن پیدا کرده، از رحمت او ناامید می‌شدند. و فضای جامعه را انزوا و افسردگی فرا می‌گرفت. از این رو در آموزه‌های دینی از ناامیدی نهی شده است، و حتی یأس از رحمت خدا از گناهان کبیره به حساب آمده است. ﴿إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا

الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾^۴

۱. همان، ص ۱۵۵.

۲. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، ج ۱۸، ص ۲۴۷.

۳. انسان کامل در قرآن، جعفر سبحانی، ص ۲۲۸ و ۲۲۹.

۴. یوسف، آیه ۸۷.

از سوی دیگر اگر در اسلام تنها به امید سفارش می‌شد، چه بسا انسان‌هایی از رحمت خداوند سوء استفاده نموده، طغیان کردند. «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ»^۱ و به مخالفت خداوند برخاسته و عبودیت را فراموش می‌کردند و از هیچ جنایت و ستم و تزییع حقوق دیگران کوتاهی نمی‌کردند. انبیاء که در صدد تربیت انسان‌ها بودند، با بهره‌گیری از خوف و رجا به هدایت و تربیت آن‌ها می‌پرداختند. در قرآن خطاب به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است: «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا»^۲ بشیر حکایت از رحمت الهی دارد و نذیر ناظر بر عذاب الهی است.^۳

خوف و رجا در روایات

حارث یا پدرش مغیره به امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام عرض کرد: وصیت لقمان به پسرش چه بود؟ فرمود: در آن وصیت مطالب شگفتی بود و شگفت تر از همه این بود که به پسرش گفت: از خدای عز و جل چنان بترس که اگر نیکی جن و انس را بیاوری، ترا عذاب کند، و به خدا چنان امیدوار باش که اگر گناه جن و انس را بیاوری، به تو رحم نکند. سپس امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: پدرم فرمود: هیچ بنده مؤمنی نیست، جز آن که در دلش دو نور است. نور خوف و نور رجا که اگر این وزن شود از آن بیش نباشد و اگر آن وزن شود، از این بیش نباشد.^۴

... عن جميل بن دراج، عن ابي حمزة قال ابو عبد الله عَلَيْهِ السَّلَام: «من عرف الله خاف الله و من خاف الله سخت نفسه عن الدنيا؛ هر که خدا را شناخت، از او بترسد و هر که از خدا بترسد دل از دنیا بر کند».^۵

... عن الهيثم بن واقد قال: سمعت ابا عبد الله عَلَيْهِ السَّلَام يقول: «من خاف الله اخاف الله منه كل شيئي و من لم يخف الله اخافه الله من كل شيئي؛ هر که از خدا بترسد، خدا همه چیز را از او بترساند و هر که از خدا نترسد، خدا او را از همه چیز بترساند».^۶

۱. علق، آیه ۶

۲. بقره، آیه ۱۱۹.

۳. ره توشه راهبان نور، ویژه ماه مبارک رمضان، سال ۱۳۸۲.

۴. اصول کافی، مرحوم کلینی، ج ۳، حدیث ۱/۴/۳/۱۲/۶.

۵. همان.

۶. همان.

قال: قلت لابی عبد الله عليه السلام «ان قوما من مواليك يُلمون بالمعاصي و يقولون نرجوا، فقال كذبوا ليسوا لنا بموال، اولئك قوم ترَجَّحت بهم الاماني من رجا شيئا عمل له و من خاف من شيئا هرب منه؛ مردی گوید به امام صادق عليه السلام عرض کردم: گروهی از دوستان شما مرتکب گناهان می‌شوند و می‌گویند: ما امیدواریم. فرمود: دروغ گویند، دوستان ما نیستند؛ آنها مردمی باشند که آرزوها ایشان را به این سو و آن سو برد، هر که به چیزی امیدوار باشد، در راه رسیدن به آن کار می‌کند، و هر که از چیزی می‌ترسد از آن بگریزد.^۱

وراه علی بن محمد، رفعه عن ابي عبد الله عليه السلام قال: «المومن بين مخافتين، ذنب قد مضى لا يدرى ما صنع الله فيه و عمر، قد بقي لا يدرى ما يكتسب فيه من المهالك، فهو لا يصبح الا خائفا و لا يصلحه الا الخوف»، مومن میان دو ترس قرار دارد: ۱. گناهی که انجام داده و نمی‌داند خدا درباره او چه می‌کند ۲. عمری که باقی ماند و نمی‌داند چه مهالکی مرتکب می‌شود. پس هر صبح (و هر دم) ترسان است و جز ترس اصلاحش نکند.^۲ (زیرا ترس سبب می‌شود که از گناهان گذشته، توبه کند و در آینده بیشتر به طاعت و عبادت بپردازد)

حد نصاب خوف و رجاء

خوف و رجاء امری تشکیکی و ذو مراتب است که مؤمن باید حداقل مرتبه آن را داشته باشد. اگر امید انسان به رحمت خداوند به گونه‌ای باشد که فکر کند کارهای او دیگر اثری ندارد و آن قدر رحمت خدا واسع است که همه را می‌آمرزد، باعث می‌شود تا انسان گستاخ شود و از ارتکاب گناهان باکی نداشته باشد. این امید، در واقع یک رجای کاذب است و واقعیت ندارد؛ زیرا خداوند بر اساس اعمال خود افراد، آنها را می‌آمرزد و به بهشت می‌برد، و یا عذاب نموده و به جهنم می‌برد. بنابراین داشتن مرتبه‌ای از خوف که مانع از گناه می‌شود و نیز حدی از رجاء که موجب انجام اعمال خوب می‌گردد، واجب و لازم است. البته بین این دو عامل باید توازن برقرار باشد. اگر رجای طوری باشد که بر خوف غلبه کند و خوف کم شود به حدی که دیگر انگیزه ترک گناه در انسان باقی نماند، انسان مبتلا به گناه می‌شود. اگر خوف انسان هم بیش از رجاء باشد خطا است، یعنی فرد نباید

۱. همان.

۲. همان.

فکر کند که چون مرتکب گناهی شده است حتما. خدا او را به جهنم خواهد برد. چنین فردی باید توبه کند و با انجام کارهای خوب، به رحمت و آمرزش خداوند امیدوار باشد. مراتب دیگر خوف و رجا مخصوص کسانی است که درجه ایمان و معرفتشان بیشتر است.^۱

داستان:

روزی حضرت یحیی خطاب به حضرت عیسی عرض کرد: آیا از عذاب الهی نمی ترسی که این گونه آرام هستی؟ حضرت عیسی علیه السلام نیز در مقابل فرمود: آیا شما به رحمت خداوند امیدوار نیستید که این قدر گریه می کنید؟ حضرت یحیی علیه السلام از خوف خداوند بسیار گریه می کرد به گونه ای که در اثر سوزش اشک چشمهایش، صورتش زخم شده بود و گوشتهای صورتش ظاهر شده بود. آن حضرت آن قدر رقیق القلب بود که اگر پدرش حضرت زکریا علیه السلام قصد موعظه در مسجد را داشت و می خواست از عذاب الهی در آخرت سخن بگوید، مواظب بود که حضرت یحیی علیه السلام حضور نداشته باشد، در مقابل رجا و رحمت خداوند، یعنی صفات جمالیه، بیشتر در وجود حضرت عیسی علیه السلام تجلی یافته بود. اگر این نقل صحیح باشد، چنین بر می آید که اگر چه حضرت عیسی و حضرت یحیی علیه السلام هر دو از پیامبران الهی بوده اند اما جلال و جمال الهی به یک اندازه در آنها ظهور پیدا نکرده بود.^۲

۱. پندهای امام صادق علیه السلام به ره جوین صادق، آیت الله محمد تقی مصباح یزدی، ص ۹۸ و ۹۹.
۲. همان.

اعتدال و میانه روی در انفاق

یکی دیگر از صفت بندگان خدای رحمان، انفاق کردن می‌باشد. انفاقی که همراه با صفت اعتدال و میانه روی باشد، درست است که خدا فرموده است: ﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ﴾؛ از اوصاف متقین این است که از قسمتی از آن چه که خدا به آن‌ها داده است، انفاق می‌کنند، ولی نباید غافل از آیات دیگر شویم و در انفاق به فقراء اسراف کنیم و یا صفت خساست داشته باشیم.

نه خسیس بودن مطلوب است و نه اسراف در انفاق، بلکه از نظر قرآن انفاق با اعتدال، انفاق خوب و مورد تایید می‌باشد.

به همین خاطر خداوند در آیه ۶۷ سوره فرقان می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾؛ کسانی که موقع انفاق نه اسراف می‌کنند و نه سختگیری، بلکه در میان ایندو، حد اعتدالی دارند.

معنای اسراف و اقتار و حد اعتدال

در روایتی تشبیه جالبی برای اسراف و اقتار و حد اعتدال شده است؛ هنگامی که امام صادق علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود، مشت‌های سنگ ریزه از زمین برداشت و محکم در دست گرفت و فرمود: این همان «اقتار» و سخت‌گیری است، سپس مشت دیگری برداشت و چنان دست خود را گشود که همه آن به روی زمین ریخت و فرمود این «اسراف» است، بار سوم مشت دیگری برداشت و کمی دست خود را گشود به گونه ای که مقداری فرو ریخت و مقداری در دستش باز ماند، و فرمود این همان «قوام» است.^۳

واژه قوام (بر وزن عوام) در لغت به معنای عدالت و استقامت و حد وسط میان دو چیز است و «قوام» (بر وزن کتاب) به معنی چیزی است که مایه قیام و استقرار بوده باشد.^۴

۱. سوره بقره، آیه ۳.

۲. فرقان، آیه ۶۷.

۳. تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی، ج ۵، ص ۱۵۲.

۴. همان، ص ۱۵۲ و ۱۵۳.

امر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به اعتدال در انفاق

«وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا»^۱ هرگز دست را بر گردنت زنجیر مکن (و ترک انفاق و بخشش منما) و بیش از حد آن را مگشا، تا مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرومانی.

شأن نزول آیه: در روایتی می‌خوانیم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در خانه بود. سوال کننده ای بر در خانه آمد و چون چیزی برای بخشش آماده نبود و او تقاضای پیراهن کرد، پیامبر پیراهن خود را به او داد و همین امر سبب شد که نتواند آن روز برای نماز به مسجد برود. این پیش آمد زبان کفار را باز کرد، گفتند، محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خواب مانده یا مشغول لهو و سرگرمی است و نمازش را به دست فراموشی سپرده است. و به این ترتیب این کار هم ملالت و شماتت دشمن، و هم انقطاع از دوست را در پی داشت، و مصداق (ملوم محسور) شد، آیه فوق نازل گردید و به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هشدار داد این کار تکرار نشود.^۲

داستان و یک نکته مهم

در حالات مرحوم آقا سید جمال الدین گلپایگانی که از بزرگان فقهای شیعه در نجف بود نقل کرده اند: یکی از علماء در ساعت آخر عمر ایشان که در بستر بیماری بود به عیادتش رفت، با دیدن او به زحمت از جای برخاست و نشست. از مرحوم آقا جمال درخواست موعظه ای نمود و به ایشان گفت: مرا نصیحت بفرمایید. آقا جمال به او می‌گوید: مقام شما اجل از آن است که من شما را نصیحت کنم. عرض کرد که پس به فرزندم نصیحتی بفرمایید. مرحوم آقا جمال به فرزند این عالم فرمود: فرزندم شیطان ریسمان‌هایی دارد. یکی از آن ریسمانها مستحبات است، به گونه ای که به واجبات لطمه بزند و این واقعیتی است که گاهی مسلمان‌ها از آن غافلند. اشخاصی وجود دارند که پول فراوانی را برای انجام یک زیارت مستحبی هزینه می‌کنند اما از پرداخت خمس واجب خود مضایقه می‌نمایند و ممکن است همین یکی از راههای نفوذ شیطان باشد.^۳

پیام داستان: این است که هرگز انفاق مستحبی جایگزین زکات واجب نمی‌شود و انسان به بهانه انفاق مستحبی نمی‌تواند شانه از واجب الهی خالی کند.
مذمت کردن پیامبر از انفاق بیش از حد

۱. سوره اسراء، آیه ۲۹.

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۹۱ و ۹۲.

۳. زکات در آئینه وحی، غلامعلی نعیم آبادی، ص ۱۶۸.

روایت از امام صادق علیه السلام است که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر دادند که یک نفر از دوستانشان از انصار مدینه فوت کرده و هر چه داشته برای کار خیر وصیت کرده و پنج تا بچه فقیر و یک زن فقیر در این دنیا گذاشته و رفته است، پیامبر فرمود: اگر من قبلاً می‌فهمیدم، اجازه نمی‌دادم او را در قبرستان مسلمانان دفن کنند، چه کسی که به او دستور داده پنج نفر، شش نفر آدم فقیر را که سهمی در اموالش داشتند، این جور بدون هیچ چیز در دنیا بگذارد و برود.^۱

داستان شنیدنی

آیت الله حلی از ابن جوزی و دیگران از موثقین عامه و خاصه نقل کرده اند: در کوفه مردی بوده به نام ابو جعفر تاجر، از خصائصش این بوده از اول سال تا آخر سال، همه روزه، هر سید فقیری چیزی از او می‌گرفته او حساب علی علیه السلام می‌نوشت و بابت خمس حساب می‌کرد. بعداً این بنده خدا (ابوجعفر کوفی) ورشکست شد؛ کاملاً فقیر شد. رفت گوشه خانه نشست. در خانه که نشسته بود دفتر سابق را می‌آورد، بدهکارها را نگاه می‌کرد، اگر مرده بودند اسمشان را خط می‌زد و اگر زنده بودند، می‌فرستاد عقبشان که ما این قدر از تو طلب داریم، حالا هم گرفتاریم، آن وقت طرف چیزی می‌فرستاد معیشتش به همین وضع می‌گذشت. روزی بیرون در منزلش نشسته بود، یک ناصبی از آن دشمن‌های علی علیه السلام رد شد؛ شماتی به او کرد و گفت: با آن بدهکار بزرگ، علی چه کردی، ابو جعفر چیزی به او نگفت، از غصه و حسرت بلند شد و رفت در منزل، گریه کرد. این تاجر محترم بعد خوابید در عالم رویا خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و حسنین علیهما السلام را دید. خاتم الانبیاء رو کرد به حسنین فرمود: پدرتان علی کجاست؟ علی علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر شد. فرمود: یا علی، چرا بدهی ات را نمی‌پردازی. عرض کرد الان آورده ام. به تاجر فرمود: دستت را دراز کن، دستش را دراز کرد کیسه ای پر از پول به دستش داد. فرمود: آخرتت هم محفوظ است. از خواب بیدار می‌شود، می‌بیند کیسه‌ای پهلویش است. دست به کیسه می‌زند، صدای اشرفی می‌دهد همسرش باور نکرد تا بالاخره گفت این عطای علی علیه السلام است زیرا علی علیه السلام فرمود: من بدهیم را آوردم، هم اکنون دفتر حساب را بیاور ببینم، چه قدر از علی طلب داریم. تمام بدهکاری‌ها را جمع زد و پول‌ها را هم شمرد بدون این که یک درهم کم یا زیاد باشد مطابق بود با آن چه از علی علیه السلام طلب داشته است.^۲

۱. عدالت اجتماعی، علی اکبر هاشمی رفسنجانی، ص ۲۸.

۲. معارفی از قرآن، شهید عبدالحسین دستغیب، ص ۱۸۹ و ۱۹۰.

فضیلت انفاق فی سبیل الله

۱. امام محمد باقر علیه السلام: «ان احب الاعمال الی الله ادخال السرور علی المومن شیعة مسلم او قضاء دینه؛ محبوبترین اعمال نزد خدا این است که قلب مومن نیازمندی را مسرور کند، به این که او را سیر کرده یا بدهی او را ادا کند»^۱.
۲. رسول الله صلی الله علیه و آله: «من الايمان حسن الخلق، و اطعام الطعام، و اراقه الدماء؛ از ایمان حسن خلق و اطعام طعام و ریختن خون و قربانی کردن در راه خدا است»^۲.
۳. امام صادق علیه السلام فرمود: «ما اری شیئا يعدل زیارة المومن، الا طعامه و حق علی الله ان يطعم من اطعم مومنا من طعام الجنة؛ من چیزی را معادل دیدار مومن نمی‌بینم، جز اطعام کردن او، و هر کسی مومنی را اطعام کند بر خداست که او را از طعام جنت اطعام نماید».
۴. از امام باقر علیه السلام پرسیدند: چه عملی برابر آزاد کردن بنده است؟ فرمود: اطعام دادن به مرد مسلمانی.
۵. امام صادق علیه السلام فرمود: هر که مومن دارایی را اطعام کند، پاداشش برابر است با نجات دادن یکی از فرزندان اسماعیل از سر بریدن، و هر که مومن محتاجی را اطعام کند، پاداشش برابر است با نجات دادن صد تن از فرزندان اسماعیل از سر بریدن.^۳

انفاق و سیره امامان علیهم السلام

امام حسن علیه السلام و اطعام به حیوان

علامه مجلسی رحمته الله از بعضی از کتب معتبره نقل می‌کند که از مردی به نام بخیج گفت: دیدم جناب امام حسن علیه السلام را که طعام میل می‌فرمود و سگی در پیش روی او بود و هر زمانی که آن جناب لقمه ای برای خود بر می‌داشت، مثل آن را نیز برای آن سگ می‌افکند. من گفتم: یابن رسول الله، آیا اذن می‌دهی که این سگ

۱. بحار، ج ۴، حدیث ۳۵، ص ۳۶۵.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۸۹.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۹۰ و ۲۹۱، حدیث ۱۷ و ۱۶ و ۱۹.

را از نزد طعام شما دور کنم. فرمود: بگذار باشد، چون من از خداوند عز و جل حیا می‌کنم که صاحب روحی در روی من نظر کند و من چیزی بخورم و به او نخورانم.^۱

سیره امام رضا علیه السلام

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام هنگامی که می‌خواست غذا بخورد، دستور می‌فرمود سینی بزرگی کنار سفره بگذارند و از هر غذایی که در سفره بود از بهترین آنها بر می‌داشت و در آن سینی می‌گذاشت، سپس دستور می‌داد آن‌ها را برای نیازمندان ببرند، بعد این آیه را تلاوت می‌فرمود: فلا اقتحم العقبه ... سپس می‌افزود: خداوند متعال می‌دانست که همه قادر بر آزاد کردن بردگان نیستند، راه دیگری به سوی بهشتش قرار داد.^۲

امام سجاد علیه السلام و انفاق

مرحوم حاج شیخ عباس قمی می‌نویسد: آن حضرت را حالت چنان بود که در شب‌های تار، انبانی بر دوش می‌کشید که در آن کیسه‌های دنایر و دراهم به خانه فقرا می‌برد و بسا بود که طعام یا هیزم بر دوش بر می‌داشت و به خانه‌های محتاجین می‌برد و به آن‌ها عطا می‌فرمود، در حالتی که صورت خود را پوشانیده بود تا او را نشناسند و آنها نمی‌دانستند که پرستارشان کیست تا زمانی که آن حضرت از دنیا رحلت فرمود و آن عطایا و احسان‌ها از ایشان مفقود شد، دانستند که آن شخص حضرت امام زین العابدین علیه السلام بود و جسد نازنین او را از برای غسل برهنه کردند و بر مغسل نهادند؛ بر پشت مبارکش از آن انبان‌های طعام که بر دوش کشیده بود برای فقرا و ارامل و ایتام اثرها دیدند که مانند زانوی شتر پینه بسته بود.^۳

شیوه‌های ترغیب به انفاق

۱- یکی از شیوه‌های قرآن این است که به مردم می‌گوید: از دادن این گونه اموال نگران نباشید، زیرا این اموال از جیب آنان نمی‌رود و برایشان محفوظ می‌ماند و روزی که به آن نیاز دارند، به آن‌ها پس داده می‌شود و منظور این است که در جهان آخرت به آن‌ها بر می‌گردد. خداوند در قرآن این شیوه را به کار برده و می‌فرماید:

۱. منتهی الآمال، حاج شیخ عباس قمی، ص ۲۹۰.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۳۱.

۳. منتهی الآمال، ص ۶۱۱.

﴿وَمَا تَقْدُمُوا لَأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾^۱؛ آن چه از پیش برای خود می‌فرستید، آنها را نزد خدا خواهید یافت.

و در آیه دیگری می‌فرماید: ﴿وَمَا تَقْدُمُوا لَأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا﴾^۲؛ آن چه را که برای خود از پیش می‌فرستید نه تنها از بین نمی‌رود، بلکه آن را در حالی که بهتر و با پاداشی بزرگ تر نزد خود خواهید یافت. و در آیه دیگری می‌فرماید: ﴿وَمَا تَتَّقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفِّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ﴾^۳؛ آن چه را از مال خود انفاق می‌کنید به طور کامل به شما باز می‌گردد و در مورد آن، هیچ سستی به شما نخواهد شد و هیچ زبانی نمی‌کنید.

۲- شیوه دوم قرآن این است که انفاق به فقرا را نوعی قرض دادن به خداوند متعال معرفی کرده، تا مشوق مردم به این کار باشد و آنان بدانند که وقتی مالی را به فقیر و مستمند انفاق می‌کند، در واقع مال خود را به خدا قرض داده‌اند و خدا وامدار آنان خواهد بود و طبیعی است که خداوند وام خود را ادا خواهد کرد. اگر کسی بداند که مالش را به خدا می‌دهد و خداوند هم دوباره این مال را به او باز می‌گرداند - چون امین است و هیچ کس امین تر از او نیست - انگیزه او برای انفاق بیشتر خواهد شد. ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ﴾^۴ کیست که به خدا قرض حسن بدهد تا خداوند آن را برایش چند برابر کند.

۳- سومین شیوه ای که قرآن کریم برای تشویق مردم به کار برده، وعده پاداش و مغفرت و خطا پوشی به کسانی است که انفاق می‌کنند.

﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۵؛ کسانی که اموال خود را شب و روز در خفا و آشکار انفاق می‌کنند، پس پاداششان نزد خدا محفوظ است و ترس بر آنان نیست و غمگین نشوند.

۴- چهارمین شیوه قرآن آن است که انفاق را منشاء رستگاری انسان معرفی می‌کند.

۱. بقره، آیه ۱۱۰.

۲. مزمل، آیه ۲۰.

۳. بقره، آیه ۲۷۲.

۴. همان، آیه ۲۴۵.

۵. همان، آیه ۲۷۴.

﴿وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَن يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۱؛ مالی

را برای خود انفاق کنید و کسانی که از بخل و پستی نفس خود محفوظ بمانند، رستگار خواهند بود. «شح» حالتی است که انسان فقط تمایل دارد ثروت را گرد بیاورد و در او کوچکترین تمایلی به اعطاء بخشش نیست.^۲

۵- پنجمین شیوه قرآن در تشویق مردم به انفاق این است که به آنان وعده داده که انفاقشان را چندین برابر پاداش دهد.

﴿إِن تَقْرَظُوا اللَّهَ فَرَضًا حَسَنًا يُضَاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ﴾^۳؛ اگر مالتان را به خدا قرض

دهید، خدای متعال نه تنها خود آن مال، بلکه چندین برابر آن را به شما برمی‌گرداند و گناهان شما را نیز می‌بخشد...».

۶- شیوه دیگر قرآن برای ترغیب به اطعام و انفاق، نکوهش بخل ورزی و تنگ نظری است. قرآن از کسانی که بخل می‌ورزند، مخصوصاً کسانی که وظایف واجبشان را انجام نمی‌دهند، نکوهش می‌کند و مؤمنان را به چندین بیان، از بخل ورزیدن و خودداری از احسان و انفاق بر حذر می‌دارد.

در یک جا می‌فرماید: ﴿هَٰؤُلَاءِ تَدْعُونَ لِنُفُوقِهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَّن يَبْخُلُ وَمَن يَبْخُلْ فَإِنَّمَا

يَبْخُلُ عَن نَّفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ﴾^۴؛ شما همان‌ها هستید که برای انفاق در راه خدا دعوت شده اید، پس برخی از شما بخل می‌ورزید و هر آن کس که بخل می‌ورزد در حقیقت به خودش بخل ورزیده است و خدا بی‌نیاز است و شما نیازمند به او هستید».

کسی که بخل می‌ورزد، در واقع به خودش بخل کرده و مانند این است که از خوراک و لباس و دیگر نیازمندی‌های خود، کم می‌گذارد. مال برای این است که انسان از آن برای رفع نیازهای زندگی استفاده کند و وسایل و راحتی و آسایش خویش را فراهم سازد. بنابراین اگر کسی حتی به خودش هم بخل ورزد و از دارایی‌اش در راه آسایش خود استفاده نکند، کار احمقانه‌ای کرده است. کسانی که انفاق نمی‌کنند، در واقع مانند این است که به خودشان بخل کرده‌اند، زیرا در سختی‌ها نیاز شدیدی به این انفاق خواهند داشت، یعنی در جهان

۱. حشر، آیه ۹.

۲. آشنایی با قرآن، مرتضی مطهری، ج ۶، ص ۱۶۶.

۳. تغابن، آیه ۱۷.

۴. محمد، آیه ۳۸.

آخرت و در شرایطی که نیاز فراوان دارند، اگر در این عالم انفاق کرده باشند، چندین برابر به صورت پاداش در آن عالم به آنان باز می‌گردد و نیازشان را بر طرف می‌کند؛ اما اگر انفاق نکرده باشند، در آن جا دستشان خالی است و هیچ چیز نمی‌تواند در آن شرایط به دادشان برسد.

۷. شیوه داستانی: گاهی قرآن برای ترغیب مردم به انفاق، از شیوه داستانی استفاده میکند.^۱

مردی اهل خیر، باغدار بوده که فرزندی داشته است. این مرد، همچنان که روش اهل خیر است، کار می‌کرد، زحمت می‌کشید و محصولی به دست می‌آورده است و فقرا را از این محصول شریک می‌کرده است. هر سال هنگام برداشت محصول فقرا انتظار داشتند از باغ‌های مرد اهل خیر چیزی گیرشان آید. یکسالی هنگام برداشت محصول فرزندان مرد با خود گفتند: برویم زحمت بکشیم، جان بکنیم، موقعش که می‌شود عده ای به این جا بیایند، یک مقدار این ببر، یک مقدار آن ببر. اگر به عادت همه ساله مردم بفهمند که چه روزی، روز برداشت محصول است، باز به این جا می‌آیند. با یکدیگر تباری کردند، که به هیچ کس اطلاع ندهیم که ما چه روزی می‌خواهیم محصول را بچینیم و هنوز طلوع صبح نشده، تمام میوه‌ها را چیده باشیم. قرآن می‌فرماید: ﴿و قال اوسطهم﴾ در میان این برادران یک برادر که معتدل بوده است و مثل پدرش فکر می‌کرده است. او

این‌ها را از این کار نهی کرده و می‌گوید: این کار را نکنید، مصلحت نیست، خدا را فراموش نکنید، از خدا بترسید، ولی این‌ها به حرف او گوش نکردند. او هم از باب این که در اقلیت بوده اجبارا به دنبال این‌ها آمده در حالی که فوق العاده از عمل این‌ها ناراضی بوده است. همان شب یک بلای آسمانی بر این باغ فرود آمد که آن چه میوه داشت از بین برد. صبح زود که شد گفتند: اغدوا علی حرثکم؛ صبحانه و زود هنگام بدوید. قرآن می‌گوید: وقتی می‌رفتند می‌گفتند آرام حرف بزنید، آرام حرف می‌زدند که صدایشان را کسی نشنود. یک وقت کسی خبردار نشود که بعد دیگران را خبر دار کند. چشمشان به باغشان افتاد، دیدند که آن باغ دیروز نیست، همه چیزش عوض شده است. خیال کردند راه را گم کرده اند و این باغ آن‌ها نیست. گفتند: این باغ ما نیست راه را گم کرده ایم. کمی دقت کردند. گفتند: نه، همان است. یک حادثه ای پیش آمده است. فوراً آن فردی که فرد معتدلشان بود، گفت: نگفتم به شما که نیتان را این قدر کج نکنید این اثر سوء نیت است. بعد قرآن می‌گوید که این‌ها اظهار توبه کردند و گفتند: اشتباه کردیم.^۲

این داستان برای آنان که چشم و گوش بازی دارند، بسیار آموزنده است. نعمت‌های خدا هم در دست خدا است و اگر خدا در اموالشان حقوقی تعیین کرد، نباید گمان کنند که این باجی است که خدا از آنها می‌گیرد،

۱. اخلاق در قرآن، محمد تقی مصباح یزدی، ج ۳، ص ۳۰۸ الی ۳۱۵ با اندکی تلخیص.

۲. آشنایی با قرآن، مرتضی مطهری، ج ۸، ص ۲۸۳ الی ۲۸۵، با اندکی تلخیص.

بلکه همه این نعمت‌ها را خدا در اختیارشان قرار داده تا در بوته آزمایش قرارشان دهد و می‌تواند این اموال را از ایشان بگیرد. پس بهتر نیست که حقوق دیگران را رعایت کنند تا هم در دنیا اموالشان از آفات مصون بماند و هم در آخرت چندین برابر به آن‌ها پاداش داده شود.^۱

شرایط انفاق از دیدگاه قرآن

۱. دوری از من و اذیت

﴿بَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ...﴾ ای کسانی که

ایمان دارید، صدقات و انفاق خویش را با منت گذاری و اذیت و آزار باطل نکنید، همانند کسی که مال خود را برای ریا و خودنمایی انفاق می‌کند...^۲

۲. دوری از ریا و برای جلب توجه دیگران.

۳. پنهان کردن انفاق.

این پنهان کاری دو حسن دارد:

الف: یکی آن که شخص از ریاکاری مصون می‌ماند، زیرا انفاق او در پیش چشم دیگران نیست تا بخواهد خودنمایی کند و دچار ریاکاری شود و در نتیجه کار خود را تباه سازد.

ب: دوم آن که شخصیت نیازمندی که انفاق را می‌پذیرد، بیش تر حفظ خواهد شد و آبرویش جلوی دیگران نمی‌رود.^۳

﴿إِن تَبَدُّوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِن تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَيَكْفُرْ عَنْكُمْ مِّنْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾

والله بما تعملون خبير^۴؛ اگر صدقات و انفاق‌های خود را آشکار بدهید، خوب است و اشکالی ندارد، ولی اگر آن را مخفیانه به فقرا بدهی، برایتان بهتر است و گناهان شما را جبران می‌کند و خداوند به آن چه می‌کنید، آگاه است.

۴. انفاق از بهترین‌ها

۱. اخلاق در قرآن، مصباح یزدی، محمد تقی، ج ۳، ص ۳۱۶.

۲. بقره، آیه ۲۶۴.

۳. همان، ج ۳، ص ۳۱۶.

۴. بقره، آیه ۲۷۱.

در این باره می‌فرماید: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾^۱

هرگز به نیکی دست نیابید مگر آنچه خود دوست دارید انفاق کنید.

و در آیه دیگر می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ﴾^۲ ای کسانی که ایمان

دارید. انفاق کنید از اموال پاکیزه ای که کسب کردید.

آداب مهم انفاق کننده در روایات

۱. آن چه که به فقیر می‌دهید، به نوعی باشد که باعث ذلت و خواری او نگردد.

اسحاق بن عمار می‌گوید: امام صادق علیه السلام از من پرسید: ای اسحاق، زکات مال خود را چگونه می‌دهی؟ اسحاق گفت: به خانه من می‌آیند و در آن جا زکات را به آنان می‌دهم. حضرت فرمود: ای اسحاق! جز این نمی‌بینم که آنان را ذلیل کردی و هر کسی ولی خدا را ذلیل کند، آماده جنگ با خدا گردیده است.^۳

۲. در وقت صدقه دادن، تواضع و فروتنی از خود نشان دهد.

نقل شده که امام باقر علیه السلام می‌فرمود: نام سائل را از روی خفت و حقارت نبرید و می‌فرمود: سَمَّوْهُمْ بِاحْسَنِ اسْمَائِهِمْ، سائل را با بهترین نام‌ها یاد کنید.

۳. بعد از صدقه دادن دست خود را بوسید. چون در واقع با خدا معامله نموده و دست فقیر، دست خداست.

در روایت آمده است: امام زین العابدین علیه السلام وقتی صدقه می‌داد، دستش را می‌بوسید. وقتی علت را پرسیدند، امام می‌فرمود: چون صدقه در دست خدا قرار می‌گیرد، قبل از آن که در دست فقیر قرار بگیرد.^۴

۴. صدقات و انفاق خود را در اوقات با فضیلت، مثل روز جمعه، روز عید غدیر، ماه ذی الحجه، ماه رمضان

بدهید.

امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم همواره روز جمعه صدقه می‌داد و می‌فرمود: صدقه در روز جمعه زیاد می‌شود،

چون روز جمعه بر سایر روزها برتری دارد.^۵

۱. آل عمران، آیه ۹۲.

۲. بقره، آیه ۲۶۷.

۳. وسائل الشیعه، ج ۶ باب ۵۸، ج ۳.

۴. وسائل الشیعه، ج ۶ ص ۳۰۳.

۵. انفاق و صدقه در اسلام، زین العابدین احمدی، حسنعلی ابدی، ص ۱۱۰ و ۱۱۲ و ۱۱۳.

بهره برداری از قرآن کریم

یکی دیگر از ویژگی‌های بندگان بر جسته خدای رحمان را قرآن این گونه معرفی می‌کند: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخْرُوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا﴾^۱ و آنان کسانی اند که هر گاه آیات پروردگارشان به آنها گوشزد شود کر و کوری روی آن نمی‌افتند. در این گفتار برآنیم که با توجه به آیه شریفه فوق مراتب بهره برداری و تمسک از قرآن کریم را بازگو کنیم.

مقدمه

بشر برای رسیدن به کمال و سعادت ابدی ناگزیر است که در پناه قرآن کریم زندگی کند و پناه بردن به قرآن وقتی معنا پیدا می‌کند که انسان به قرآن تمسک بجوید. و به خاطر همین امر مهم خداوند در آیات متعددی دستور به تلاوت قرآن و تمسک به او و عمل کردن به آن سفارش نموده است، چنانچه حضرات معصومین علیهم‌السلام به این امر مهم سفارش فراوانی نموده اند. به عنوان نمونه خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾^۲؛ همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام و هر گونه وسیله ارتباط دیگر) چنگ بزنید و پراکنده نشوید. علی علیه‌السلام هم در وصیت خود می‌فرماید: «واعتصموا بحبله؛ به ریسمان خدا چنگ بزنید».^۳

معنای اعتصام

معنای فارسی «اعتصام» همان چنگ زدن می‌باشد، یعنی آن گاه که انسان به چیزی می‌چسبد و چنگ می‌زند این حالت را اعتصام می‌گویند. گاهی به جای اعتصام «استمساک» و یا «تمسک» به کار می‌رود؛ مثلاً در این آیه مبارکه، حضرت حق به استمساک تعبیر فرموده: فقد استمسک بالعروه الوثقی^۴ که استمساک همان

۱. فرقان، آیه ۷۳.

۲. آل عمران، آیه ۱۰۲.

۳. نهج البلاغه، ۳۱.

۴. بقره، آیه ۲۵۶.

معنای «اعتصام» را افاده می‌کند^۱ و گفته شده: اعتصام به معنی مطلق «امساک و گرفتن نیست بلکه چنگ زدن و گرفتن چیزی که خود مصون است و انسان مستمسک به آن را هم نگه می‌دارد»^۲.

منظور از حبل الهی چیست؟

درباره این که منظور از حبل الهی چیست مفسران احتمالات مختلفی ذکر کرده اند، بعضی گویند: منظور از آن قرآن است. و بعضی گویند: اسلام است. و بعضی دیگر گفته اند: منظور خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است. در روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام نقل شده نیز همین تعبیرات گوناگون دیده می‌شود. مثلاً در تفسیر «الدر المنثور» از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و در کتاب معانی الاخبار از امام سجاد علیه السلام نقل شده: «حبل الله» قرآن است.^۳

مراتب بهره گیری از قرآن کریم

۱. احترام نهادن و تکریم قرآن

اولین مرتبه بهره برداری از قرآن، احترام نهادن و تکریم کردن قرآن می‌باشد که فرموده اند: «هیچ گاه به قرآن همانند کتاب‌های دیگر نگاه نکنیم و این برتر دانستن قرآن از سایر کتاب‌ها فقط در اعتقاد قلبی نباید باشد، بلکه رفتار ما نسبت به قرآن هم باید غیر رفتاری باشد که نسبت به کتاب‌های دیگر داریم. مثلاً علاوه بر احترام قلبی که نسبت به قرآن قائل هستیم، در ظاهر هم باید نسبت به قرآن احترام بگذریم، یعنی رفتار ظاهری ما باید گویای احترام قلبی ما نسبت به قرآن باشد. همین رفتار احترام آمیز و تقدس آمیز ما نسبت به قرآن بر ایمان ما می‌افزاید و برای استفاده از قرآن توفیق بیشتری می‌دهد. بزرگانی از علمای گذشته بوده اند که در که قرآن کریم در آن بوده، نمی‌خوابیدند و حتی پایشان را دراز نمی‌کردند.»^۴

۱. پند جاوید، محمد تقی مصباح یزدی، ج ۱، ص ۳۶.

۲. قرآن در قرآن، عبد الله جوادی آملی، ج ۱، ص ۲۱۹.

۳. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، ج ۳، ۲۸.

۴. راهنما شناسی، محمد تقی مصباح یزدی، ص ۲۳۰.

داستان

این داستان را هم شهید مرتضی مطهری - رضوان الله علیه - و هم مرحوم علامه طباطبایی از مرحوم محمد تقی آملی نقل کرده اند. داستان از این قرار است: «هنگامی که مرحوم آملی در نجف اشرف مشغول تحصیل بودند، از درس اخلاق مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی - رضوان الله علیه - استفاده می‌کردند. یک شب مرحوم آملی از روی خستگی به بالشی که پشت سرشان بوده، تکیه داده و قرآن تلاوت کرده اند. فردا که خدمت استاد اخلاقشان می‌روند، استاد بی مقدمه می‌فرماید: موقع تلاوت قرآن خوب نیست که آدم به بالش تکیه دهد»^۱.

مرحوم علامه طباطبایی از مرحوم حاج میرزا علی قاضی باز نقل نموده اند که ایشان فرمود: اگر من به جایی رسیده باشم از دو چیز است: قرآن کریم و زیارت سید الشهداء علیهم‌السلام آری یکی از راه‌های کسب معرفت بزرگان دین، احترام به قرآن بوده است.

حضرت آیت الله مظاهری می‌نویسند: استاد بزرگوار ما آیت الله بروجردی رحمه الله علیه از استادشان آقا میرزا عبد المعالی اصفهانی نقل می‌کرد که ایشان می‌فرمود: اگر در اتاقی قلمی باشد که به واسطه آن قلم فقه شیعه نوشته شده باشد من در آن اتاق نمی‌خوابم و اگر بخوابم، اول قلم را بیرون می‌آورم و بعد می‌خوابم.^۲

۲. نگهداری قرآن در خانه

نگهداری قرآن در خانه از زمان‌های قدیم، تبرک جستن به اشیای خاص و نگهداری آن‌ها در خانه، میان مردم مرسوم بوده است. توصیه به نگهداری قرآن در منازل که در روایات ما وجود دارد، شاید یک علتش این باشد که مردم از آن خرافات دست بردارند و به جای آن‌ها به کلام الهی تبرک جویند.^۳

لذا امام صادق علیه‌السلام فرمود: «انه لیعجبنی ان یکون فی البیت مصحف یطرد الله عز و جل به الشیاطین؛ در شگفتیم از این که قرآنی در خانه است و شیاطین به واسطه آن از خانه دفع می‌شود».^۴

۱. همان، ص ۲۳۱.

۲. همان، ص ۲۳۱.

۳. جهاد با نفس، حسین مظاهری، ج ۱، ص ۲۲.

۴. علوم حدیث، سال چهارم، ش ۳، ص ۷۸.

۵. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، شیخ صدوق، ص ۲۳۱.

نگهداری قرآن در منزل نوعی تبرک جستن و بهره برداری از قرآن می‌باشد. چرا که قرآن منتسب به خدا و کلام الهی است. همان طور که خدا خودش را مبارک معرفی می‌کند و می‌فرماید ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾^۱، قرآن را هم مبارک معرفی نموده است: ﴿وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^۲

آری در اسلام ریشه قداست و کرامت هر چیز، وابستگی آن به ذات مقدس خداوند است و هر چه این وابستگی بیشتر باشد، قداست هم بیشتر است و ما باید احترام ویژه آن را حفظ کنیم.

نمونه‌ای از تبرک جستن گذشتگان به شیئی مورد احترام

در قرآن می‌خوانیم صندوقچه‌ای را که موسی علیه السلام در زمان نوزادیش در آن نهاده و به دریا انداخته شده بود و بعد از آن یادگاری‌های موسی و آل موسی در آن نگهداری می‌شد به قدری مقدس بود که فرشتگان آن را حمل می‌کردند و باعث پیروزی بر دشمنان می‌شد.^۳

حماد بن عیسی از امام صادق علیه السلام از روایت کرده است که فرمود: من خوش دارم که در خانه قرآنی باشد، زیرا که خداوند دیو لعین را به سبب آن از خانه دور سازد.

۳. نگاه کرده به قرآن

در مورد نگاه کردن به قرآن، روایاتی وجود دارد که آن را نوعی عبادت شمرده است.

ابوذر از رسول خدا نقل می‌کند: نگاه کردن به قرآن عبادت است.

در روایتی از پیامبر آمده است:

«اعطوا عینکم حظها من العباده سئل و ما حظها، قال: النظر فی المصحف و التفکر فیہ و الاعتبار عند

عجائبه، چشمانتان بهره‌ای از عبادت دارد که باید به آنها ببخشید. سوال کردند: نصیب آنها از عبادت چیست؟

فرمود: نگاه کردن به قرآن و فکر کردن در آن و بند گرفتن از شگفتی‌های آن».

۱. فرقان، آیه ۱.

۲. انعام، آیه ۱۵۵.

۳. تفسیر نور، محسن قرائتی، ج ۱۱، ص ۱۵۹.

در روایت دیگر آمده است که اسحاق بن عمار گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم من قرآن را حفظ دارم آن را از حفظ بخوانم بهتر است یا از روی قرآن؟ فرمود: بلکه آن را بخوان و نگاه به قرآن کن (و از روی آن بخوان) که بهتر است.^۱

و نیز آن حضرت فرمود: خواندن قرآن از روی آن عذاب را از پدر و مادر سبک کند، اگر چه آن دو کافر باشند.^۲

و نیز روایت شده از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: هیچ چیز بر شیطان سخت تر از آن نباشد که بنی آدم قرآن را از روی مصحف بخواند.^۳

۴. گوش فرا دادن به قرآن

یکی دیگر از مراتب بهره‌برداری از قرآن، گوش فرا دادن و سکوت به هنگام تلاوت قرآن می‌باشد.

در آیه ۲۰۴ سوره اعراف به این مهم، دستور داده شده است و فرمود: ﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾؛ هنگامی که قرآن خوانده می‌شود گوش فرا دهید تا مشمول رحمت خدا شوید.

انصات: سکوت توأم با استماع است.^۴

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «من استمع الی آیه من کتاب الله تعالی کتب له حسنه مضاعفه و من تلاها کانت له نورا یوم القیامه؛ هر کس به آیه‌ای از کتاب خدا گوش فرا دهد، خداوند برای او حسنه مضاعف می‌نویسد و هر کس آن را تلاوت کند، {آیات آن} همچون نوری در قیامت برایش جلوه خواهد کرد».

کلینی در اصول کافی از امام حسین علیه السلام روایت کرده که: اگر قرآن را گوش دهد به هر حرفی یک حسنه برایش بنویسند.^۵

و هم چنین از امام سجاد علیه السلام نقل شده که فرمود: هر کس یک حرف از قرآن گوش کند، گرچه نخواند، خداوند برای او یک حسنه بنویسد و یک گناه از او محو کند و یک درجه برایش بالا ببرد.

۱. اصول کافی، حدیث ۵، ج ۴، ص ۴۱۸.

۲. همان، حدیث ۴، ج ۴، ص ۴۱۷.

۳. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، شیخ صدوق، ص ۲۳۱.

۴. تفسیرالمیزان، علامه طباطبایی، ج ۸، ص ۵۷۱.

۵. اصول کافی، حدیث ۳، ج ۴، ص ۴۱۵.

۵. تلاوت قرآن

پنجمین مرتبه بهره برداری از قرآن کریم تلاوت قرآن است. خداوند هم به پیامبر اسلام دستور می‌دهد قرآن را بخوان. ﴿أَقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ﴾ و هم به عموم مردم دستور می‌دهد که:

﴿فَاقْرَأْ مَا تيسر من القرآن﴾؛ آن مقدار از قرآن که برای شما میسر است تلاوت کنید.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: قرآن عهد خداوند و فرمان اوست بر خلقش، پس سزاوار است برای شخص مسلمان که در این عهد و فرمان خدا نظر افکند و روزی پنجاه آیه از آن بخواند.

معاویه بن عمار گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس قرآن بخواند بی نیاز باشد و دیگر نیازی پس از آن برای او نباشد و اگر قرآن او را بی نیاز نسازد هیچ چیز بی نیاز کننده او نخواهد بود.^۱

عن ابی عبد الله قال: «من قرا القرآن و هو شاب مومن اختلط القرآن بلحمه و دمه و جعله الله مع

السفره الكرام البررة و كان القرآن مجيزا عنه يوم القيامة...؟^۲ منهال قصاب گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود:

هر کس در جوانی قرآن بخواند و مؤمن هم باشد، قرآن با گوشت و خونس بیامیزد. و خداوند او را با فرشتگانی که نماینده و سفیر حقند و نویسندگان بزرگوار، همدم سازد و قرآن برای او حائل و مانع از آتش دوزخ باشد و در حق وی دعا کند و گوید: بارالها هر اجیر شده‌ای به اجرت کار خویش رسید جز اجیر شده اطرف من، پس بزرگترین و گرمی‌ترین بخشش‌ها ی خود را نصیب او گردان ...».

آثار تلاوت قرآن

الف: ازدیاد ایمان:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ

يَتَوَكَّلُونَ﴾^۳؛ مؤمنان تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود، دل‌هایشان ترسان می‌گردد و هنگامی

که آیات او بر آن خوانده می‌شود، ایمانشان افزون می‌گردد، و تنها بر پروردگارشان توکل دارند.

۱. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، شیخ صدوق، ص ۲۳۰.

۲. همان، ص ۲۲۶.

۳. انفال، آیه ۲.

ب: مشمول اجر و فضل خداوند شدن.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ لِيُؤْتِيَهُمُ اجْرَهُمْ وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾؛ کسانی که کتاب الهی را تلاوت می‌کنند... تا خداوند اجر و پاداش کامل به آنها دهد و از فضلش بر آنها بیفزاید، که او آمرزنده و شکر گزار است.

ج: درخشان شدن خانه‌ها

قال النبي ﷺ: «نوروا بيوتكم بتلاوة القرآن و لا تتخذوا قبورا كما فعلت اليهود و النصارى صلوا في الكنائس و البيع و عطلوا بيوتهم؛ بیغمبر ﷺ فرمود: خانه‌های خود را با تلاوت قرآن روشن کنید و آنها را گورستان نکنید، چنانچه یهود و نصاری کردند؛ در عبادتگاه‌های خود نماز خواندند، ولی خانه‌هایش را معطل گذاردند».^۲

د: ازدیاد خیر و برکت

قال النبي ﷺ: «... فان البيت اذا كثر فيه تلاوة القرآن كثر خيره و اتسع اهله؛ هر گاه در خانه بسیار تلاوت قرآن شود، خیر و برکتش زیاد شود».^۳

هـ. درخشندگی برای اهل آسمان

«... و أضاء لاهل السماء كما تضيئ نجوم السماء لاهل الدنيا؛ و آن خانه برای اهل آسمان درخشندگی دارد، چنانچه ستارگان آسمان برای اهل زمین درخشندگی دارد».^۴

و: دور شدن شیاطین

عن ابي عبد الله عليه السلام قال: قال امير المؤمنين عليه السلام: «البيت الذي يقرأ فيه القرآن و يذكر الله عز و جل فيه تكثر بركته و تحضره الملائكة و تهجره الشياطين و يضيئ لاهل السماء كما تضيئ الكواكب لاهل الارض و ان البيت الذي لا يقرأ فيه القرآن و لا يذكر الله عز و جل فيه تقل بركته و تهجره الملائكة و

۱. فاطر، آیات ۲۹ و ۳۰.

۲. اصول کافی، حدیث ۱، ج ۴، ص ۴۱۳.

۳. همان، ج ۴، ص ۴۱۳.

۴. همان، ج ۴، ص ۴۱۳.

تحضره الشیاطین؛ خانه‌ای که در آن قرآن خوانده شود و ذکر خدای عز و جل در آن بشود، برکنش بسیار گردد و فرشتگان در آن بیایند و شیاطین از آن دور شوند و برای اهل آسمان می‌درخشد چنان، چه ستارگان برای اهل زمین می‌درخشند و خانه‌ای که در آن قرآن خوانده نشود و ذکر خدای عز و جل در آن نشود، برکنش کم شود و فرشتگان از آن دور شوند و شیاطین در آن حاضر گردند.^۱

۶. تفکر و تدبر در قرآن

یکی از عالی‌ترین مراتب بهره‌گیری از قرآن، تفکر و تدبر در قرآن می‌باشد، چون با تفکر در آیات الهی انسان می‌تواند خویش را بشناسد و از طریق شناخت خویش، به شناخت خدا برسد. علی‌علیه^۲ فرمود: «من عرف نفسه فقد عرف ربه».^۲ همچنین علی‌علیه^۳ فرمود: قرآن را یاد بگیرید که بهترین سخن است و در آن اندیشه کنید چون بهار است.

به تعبیر استاد شهید مطهری: قرآن در توصیف خود، برای خود دو زبان قائل می‌شود، گاهی خود را کتاب تفکر و منطق و استدلال معرفی می‌کند و گاهی کتاب احساس و عشق.^۳

از آیات متعددی استفاده می‌شود که بر بشر ضرورت دارد که در آیات الهی تدبر و تفکر کند از آن جمله:

۱. ﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ﴾: این کتاب پر برکتی است که بر تو نازل کردیم

تا در آیاتش تدبر کنند.

۲. ﴿أَفَلَا يَتَدَّبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾: آیا درباره

قرآن نمی‌اندیشید که اگر از ناحیه غیر خدا بود اختلافات فراوانی در آن می‌یافتید؟.

معنی تدبر

با عنایت به این که ریشه تدبر، دبر است، تامل در پشت و روی شیء و دور و نزدیک آن را تدبر می‌گویند و راغب در مفردات می‌گوید: التدبر التفکیر فی دبر الامور. بنابراین مقصود از تدبر در قرآن این نیست که در یک

۱. همان، جلد ۴، ص ۴۱۴.

۲. نهج البلاغه، ح ۱۱۰.

۳. آشنایی با قرآن، شهید مرتضی مطهری، جلد ۱، ص ۳۸.

۴. ص، آیه ۲۹.

۵. نساء، آیه ۸۲.

آیه تفکر کنید، بلکه مقصود آن است که همه آیات را مورد دقت قرار دهید که هیچ اختلافی در قرآن نیست، بلکه تمام آیات با یکدیگر همگونی و هماهنگی دارند.^۱

۷. عمل به قرآن

از مهمترین مراحل بهره‌گیری از قرآن، عمل به دستورات الهی می‌باشد. چرا که از طریق عمل به قرآن، هویت انسانی افراد شکوفا می‌شود و از طریق عمل به قرآن است که پناه بردن واقعی به قرآن محقق می‌شود. و به خاطر این مهم (عمل به قرآن) حضرات معصومین کرارا سفارش نموده‌اند که به قرآن عمل کنید: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «اعملوا بالقرآن احلوا حلاله و حرّموا حرامه و اقتدوا به و لا تکفروا بشیء منه؛ به قرآن عمل کنید و حلالش را حلال شمارید و از حرامش اجتناب کنید و به آن اقتدا نموده، به هیچ چیز آن کفر نوزید».^۲

در روایت دیگری علی علیه السلام فرمود: «یا حمله القرآن اعملوا فان العالم من عمل بما علم و وافق عمله علمه و سیکون اقوام یحملون العلم لا یجاوز تراقیهم، یخالف سریرتهم علانیهم، ای کسانی که عالم به قرآن هستید، به آن عمل کنید و عمل او به مطابق عملش است. به زودی مردمی خواهند آمد که علمشان از گلهای آن‌ها تجاوز نمی‌کند و باطنشان با رفتار ظاهر آن‌ها مخالف است».

از امام صادق علیه السلام در ذیل آیه: ﴿الذی آتیناهم الکتاب یتلونه حق تلاوه...﴾ نقل شده است: آنان آیات کتاب را با تأنی و تأمل می‌خوانند و معنی آن را درک می‌کنند و به احکامش عمل می‌نمایند...^۳

نمونه‌ای از استفاده صحیح از قرآن

أمّ عقیل یکی از زنان بادیه نشین و مسلمان بود. رابطه بسیار خوبی با قرآن داشت. روزی مشغول آشپزی و کارهای خانه بود که به او خبر دادند یکی از پسرهایت در بیرون بر اثر رمیدن شتر و برخورد با او کشته شده است. او در آن روز دو مهمان داشت، برای آن که ناراحت نشوند، چیزی به آن‌ها نگفت و از آن‌ها پذیرایی نمود و غذایشان داد. آنان پس از خوردن غذا، با خبر شدند و از روحیه أمّ عقیل تعجب کردند. وقتی که مهمان‌ها

۱. قرآن در قرآن، عبد الله جوادی آملی، ج ۱، ص ۱۳۹.

۲. المستدرک علی الصحیحین، الحاکم نیشابوری، ج ۲۰۸۷، ص ۱، ص ۷۵۷.

۳. تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، ج ۱، ص ۳۶۵.

رفتند تعدادی برای تسلیت نزد او آمدند. اُمّ عقیل به آن‌ها گفت: آیا در میان شما کسی هست که با آیات قرآن به من تسلیت بگوید و خاطر من را راحت کند؟ یکی از حاضران این دو آیه را خواند: ﴿وَيَسِّرُ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أَوْ لَيْتَكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾^۱ بر صبر کنندگان مژده بده، آنان که وقتی دچار مصیبت می‌شوند، گویند ما از آن خداییم و به سوی او باز می‌گردیم، این‌ها مشمول رحمت و درود پروردگارشان هستند و از هدایت یافتگان می‌باشند.

ام عقیل با شنیدن این آیه چنان تحت تأثیر قرار گرفت که آرامش پیدا کرد و اضطراب و پریشانی اش برطرف گردید. بی‌درنگ برخاست و وضو گرفت و دو رکعت نماز خواند. پس از نماز دست‌هایش را به سوی آسمان بلند کرد، و با خشوع و تسلیم خاصی عرض کرد: «خدایا! فرمات به ما رسید، آن را دریافت کردم؛ اینک صبر می‌کنم، تو نیز پاداشی را که به صابران وعده دادی، به من عطا فرما».^۲

۱. بقره، آیات ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷.

۲. ویژگی‌های بندگان خدا در قرآن، محمد محمدی اشتهاردی، ص ۱۱۹ و ۱۲۰.